

حیله یا خیانت

سر اکتبر سورپرایز

نوشته روبرت پاری

ترجمه و تنظیم از ابوالحسن بنی صدر

تنظیم برای سایت

از انتشارات انقلاب اسلامی

ترجمه این کتاب اول بار

در روزنامه انقلاب اسلامی

انتشار یافته است

تاریخ انتشار: 24 شهریور 1382

توضیحی کوتاه

کتابی که چکیده آن را در دسترس خود می‌یابید، نوشته روبرت پاری Robert Parry است. نام کتاب: Trick or Treason, The October Surprise Mystery است. کتاب در 1993 انتشار پیدا کرده است. بدیهی است تحقیق کننده کار را رها نکرده و پس از انتشار کتاب، یافته‌های جدید خود را، در باره سازش پنهانی ملاتاریایی ایران گیتی با گروه ریگان - بوش، انتشار داده است. ترجمه‌های این کارها، به تدریج، در نشریه انقلاب اسلامی، انتشار پیدا خواهند کرد و بگاه پایان پذیرفتن کار، یکجا، در سایت بنی صدر و بسا سایت‌های دیگر، در اختیار هموطنان عزیزم قرار خواهند گرفت.

بموقع است یادآور شوم که از زمان مراجعه روزنامه نگاری امریکائی و طرح شدن سازش پنهانی دستگاه خمینی با گروه ریگان - بوش، تا امروز، مصاحبه‌ها و مقاله‌های بی شمار به کنار، این هفتمین کتاب است که نوشته است. از 6 کتاب دیگر، جز کتابی که خود نوشته‌ام، چکیده‌های 5 کتاب را به فارسی برگردانده‌ام و منتشر شده‌اند.

در طول 24 سال که، در خارج از ایران، تحقیق برای پرده برداشتن از سازشی پنهانی ادامه دارد - سازشی که اثری چنان تعیین کننده بر سرنوشت ایران و منطقه داشته است - در ایران، ایران گیتیها همچنان، به استبداد، بر دامنه خیانت و جنایت و فساد می‌افزایند. در ایران تحت سانسورها و در انیران، در باره گروگانگیری و بخصوص سازش پنهانی، جز خط استقلال و آزادی، دیگران سکوت گزیده‌اند. بر مردم ایران است که پرسیدن در باره رفتارهای هم اهل سیاست و هم مدعیان تحقیق را، در باره اموری که به استقلال و آزادی و رشد مربوط می‌شوند، حق خویش شناسند و هرکس و هر گروه پاسخ شفاف به پرسشی از پرسشهای آنها نداد، قدرتمدار بشناسند و تردش کنند.

اما کتابها که انتشار پیدا کرده‌اند و اینجانب خوانده و یا نوشته‌ام، به ترتیب تاریخ انتشار، عبارتند از:

1 - طراحان یک ماجرا Interlock نوشته مارک هولبرت Marc Hulbert. این کتاب در 1982 منتشر شده است. نویسنده مصاحبه‌ای طولانی با ابوالحسن بنی‌صدر بعمل آورده است. چکیده کتاب در "گروگانگیری" آمده است.

2 - اکتبر سورپرایز October Surprise نوشته باربارا هونگر Barbara Honegger است. کتاب در آوریل 1989 انتشار یافته است. چکیده کتاب در گروگانگیری آمده است.

3 - My Turn To Speak اثر ابوالحسن بنی‌صدر. این کتاب نخست به زبان فرانسه، با عنوان "توطئه آیه‌الله‌ها" منتشر شده است. یک گزارشگر فرانسوی، طی روزها، تاریخ دوران مرجع انقلاب را که بنی‌صدر شرح کرده است، بر نوار ضبط و از آن، قسمتی را، با موافقت بنی‌صدر، بصورت کتاب انتشار داده است. کتاب به ایتالیائی نیز انتشار یافته است.

4 - سیر تحول سیاست امریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری، تألیف ابوالحسن بنی‌صدر تاریخ انتشار بهمن 1370 است.

5 - اکتبر سورپرایز October Surprise نوشته گاری سیک Gary Sick کتاب در 1991 انتشار پیدا کرده است. چکیده کتاب در "گروگانگیری" نقل شده است.

6 - گزارش کنگره امریکا در باره اکتبر سورپرایز که در 1993 با این عنوان منتشر شده است: Joint Report of the Task Force to Investigate Certain Allegations Concerning the Holding in 0891 of American Hostages by Iran

"(October Surprise Task Force)" تصمیم به تشکیل کمیته تحقیق پس از انتشار کتاب My Turn To Speak و حضور بنی‌صدر در کمیسیون خارجی مجلس نمایندگان اتخاذ شد. رئیس کمیسیون، هامیلتون بود و این اتهام را که انتخاب ریگان و معاون او بوش حاصل معامله‌ای محرمانه بر سر گروگانها، بوده است، برای نظام سیاسی امریکا بسیار خطرناک و اثبات چنین اتهامی را مرگبار می‌دانست. بر این اساس، مأموریت کمیته تحقیق این بود که این خطر را رفع کند. توفیق کامل نیافت. زیرا برغم سانسور مدارک و گزارشها و قلب بعضی از شهادتها، تنها توانست مدعی شود که نمی‌توان گفت "اکتبر سورپرایز" واقع نشده است. اما ما سندی بر وقوع آن بدست نیاوردیم!

7 - پاری در کتاب Trick or Treason , The October Surpirse Mystery ، که اینک چکیده آن را در دسترس دارید، سانسورها و تقلبهای کمیته تحقیق را بر شمرده است. بعد از انتشار کتاب، او تحقیق در باره گزارش کنگره را پی گرفته و حاصل کار خود را انتشار داده است. ترجمه‌های کارهای بعدی روبرت پاری را نیز، بمحض توفیق در انجامشان، در اختیار خوانندگان خواهم گذاشت.

ابوالحسن بنی‌صدر
25 شهریور 1382

چکیده کتاب Trick or Treason , The October Surpirse Mystery نوشته روبرت پاری:

آریل شارون نخست وزیر امروز اسرائیل واسطه دیروز ملاتاریا در خرید اسلحه از امریکا و اسرائیل بود!؟:

روبرت پاری از اینجا شروع می کند که فروش اسلحه امریکائی به ایران، از تابستان 1981 شروع شد. راستی اینست که با کودتای خرداد 60، اجرای توافق محرمانه بر سر گروگانها میسر شد. پژوهشگر می نویسد:

بعد از آنکه رونالد ریگان عهده دار ریاست جمهوری شد، وزیر دفاع اسرائیل، آریل شارون Ariel Sharon و وزیر خارجه وقت امریکا، ژنرال آلساندرهیگ Haig Alexander M. در تابستان 1981، مذاکرات محرمانه ای انجام دادند. با فروش اسلحه به ایران موافقت بود. بن مناش می افزاید "پیش از آن، موافقت حاصل شده بود اما رسمی نبود. اسلحه موجود در انبار ناتو از آغاز سال 1981، با اجازه امریکا، به ایران فروخته می شد. فروش اسلحه به ایران ادامه یافت. جز در 4 ماه آخر سال 1982. علت آن عصبانیت خمینی بود از شارون

آن زمان، شارون، وزیر دفاع رزم آور اسرائیل، با علنی کردن این امر که اسرائیل به ایران اسلحه می فروشد، رهبر بنیادگرای ایران، آیه الله روح الله خمینی را در تنگنا قرارداد. اما عصبانیت زود فروخواید و جریان اسلحه به ایران، از سر گرفته شد. آخر، هر دو طرف دلایل قوی برای روابط پنهانی خود داشتند.

پاری این ادعا را موضوع تحقیق می کند: روابط هیگ و شارون بسیار نزدیک بود و مسلم است که اسرائیل به ایران اسلحه می فروخت. کیسی که رئیس ستاد انتخاباتی ریگان - بوش، در انتخابات ریاست جمهوری بود، افتضاح دیگری بار آورد که "مناظره گیت" نام گرفت. توضیح اینکه ریگان و بوش می باید مناظره ای تلویزیونی انجام می دادند. کتابچه حاوی یادداشتهای کارتر برای این مناظره را کیسی از یکی از محارم کارتر، دریافت کرده بود.

کیسی که در جنگ دوم جهانی سر جاسوس بود، فعالیت های کارتر و حکومت او را برای تحصیل آزادی گروگانها، از نزدیک، زیر نظر داشت. ترس کیسی از آن بود که در هفته های پیش از انتخابات ریاست جمهوری، گروگانها آزاد شوند و امید کارتر را برای تجدید انتخاب قطعی بگرداند. این بود که کیسی تیم مخصوصی از کارکنان حزب جمهوری و داوطلبان تشکیل داد تا در همه جای جهان و تمام وقت، هر گونه پیشرفتی در حل مشکل گروگانها را زیر نظر بگیرند و او را از آن آگاه کنند.

اینسان بود که هیأت تحقیقی که مجلس امریکا برای تحقیق در باره "مناظره گیت" تشکیل داده بود، اشتغال خاطر کیسی به "غافلگیری اکتبر" را کشف کرد. هیأت نتوانست راز دزدیده شدن کتابچه یاداشتها را کشف کند. تحقیق کنندگان اکتبر سورپرایز را پی نگرفتند. آنها فکر کردند رگ حساس حزب جمهوری را پیدا کرده اند. در نوامبر 1986، من با علاقه مقاله بوب وودوارد BoB Woodward و والتر پینکوس Walter Pincus را در واشنگتن پست خواندم. مقاله می گفت که حکومت ریگان فروش اسلحه به ایران، از راه اسرائیل، راه از همان سال 1981، چند ماه بعد از تصدی ریاست جمهوری، تصویب کرده است. اما آن زمان به این صرافت نیفتادم که با این معاملات، پیش از آنکه ریگان عهده دار ریاست جمهوری شود، موافقت شده است.

در آوریل 1987، آلفونسو چاردی Alfonso Chrdy در میامی هرالد، قطعه ای از پازل رابطه ریگان با ایران را یافت. این گزارشگر سخت کوش که با من در تحقیق پیرامون فعالیت های محرمانه سرهنگ اولیویه نورث در ماجرای ایران - کنترا رقابت داشت، کشف کرد که 3 تن از فعالان ستاد انتخاباتی ریگان، در هتل لانفان Plaza L'Enfant، در واشنگتن، در سپتامبر 1980، با فرستاده ایرانی مرموز دیدار کرده اند. بنا بر فرض، فرستاده ایرانی پیشنهاد کرده است که

گروگانها به ترتیبی آزاد شوند که موجب پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا شود. مشاوران ریگان یعنی ریچارد آلن و لورانس سیلبرمن و روبرت مک فارلین اصرار می‌ورزند که آنها پیشنهاد را نپذیرفته‌اند. اما آنها نام فرستنده را بیاد نمی‌آورند.

و در 3 اوت 1987، فلورا لوئیس Flora Lewis در نیویورک تایمز نوشت که رئیس جمهوری پیشین ایران، ابوالحسن بنی‌صدر، در تبعید گاه خود، پاریس، گفته است نمایندگان ریگان در اکتبر 1980، معامله‌ای بر سر گروگانها با فرستاده‌های ملاتاریا بعمل آورده‌اند. بخاطر این معامله، ملاتاریا حل مشکل گروگانها را با حکومت کارتر معوق گذاشت. با وجود این، در واشنگتن، نادر بودند روزنامه نگارانی که قول رئیس جمهوری خلع ید شده را جدی بگیرند.

پس از بن مناش، پاری به سراغ ریچارد برنک Brenek می‌رود و صحت اظهارات او را ارزیابی می‌کند. برنک یک امریکائی است که مدعی شد در ماجرای اکتبر سورپرایز بوده‌است و بوش عضو هیأت مذاکره کننده با نمایندگان خمینی بوده و او را در پاریس دیده‌است. علت تحقیق در باره اظهارات برنک نیز اینست که حکومت امریکا او را دروغگو خواند و بر ضدش به دادگاه شکایت کرد و در دادگاه بازنده شد. پاری می‌نویسد: به تولید کنندگان فرونت لاین Frontline گفتیم: "من نمی‌دانم در این محاکمه چرا حکومت بازنده شد. اما اگر حکومت نتوانست ثابت کند برنک دروغ می‌گوید، لاجرم واقعییتی وجود دارد و کاری انجام گرفته‌است."

حدس می‌زنم دادستان دنور Denver از شهادت برنک در مورد دیگری عصبانی بوده است. شاید فکر کرده است او باید نکاتی در خور تأملی را در واشنگتن شنیده باشد. بهر رو، دادستان بی آنکه خواسته باشد، توجه مطبوعات را به ماجرای اکتبر سورپرایز جلب کرد. نظر نامساعد من نسبت به برنک تغییر کرد. علت نیز این بود که تاریخ گزارش DIA (دیفنس انتلیجنت آژنسی) 3 روز پیش از آنست که ریگان اجازه فروش موشک تاو به ایران را محرمانه امضاء کند. پس آگاهی برنک در خور توجه بود. در اوائل 1986، وقتی برنک با وکیل مدافع خود در باره فروش اسلحه توسط امریکا به ایران سخن می‌گفت، این معامله سری‌ترین اسرار در واشنگتن بود. بنا بر این، او باید به اطلاعات بسیار حساسی دسترسی می‌داشت.

تدارک محاکمه یک سال بطول انجامید. دایره سری اف بی آی گزارشی را ارائه کرد که بنا بر آن، جورج بوش در 19 اکتبر 1980، در چوی چیس کانتری کلوب Club Chevy Chase Country در مرلیند بوده‌است. اما اف بی آی نتوانست ثبتي از حضور بوش در این باشگاه بیابد و یا کسی را پیدا کند که بوش را در باشگاه دیده‌باشد. و نیز حکومت نتوانست مدرکی ارائه کند که نشان دهد کیسی و گرگ Gregg در آن تاریخ، در امریکا بوده‌اند.

دو مأمور حفاظت از جان بوش در روزهای 19 و 20 اکتبر 1980، ویلیام هودسن Hudson و بئونارد تانیس Tanis، هر دو تکذیب کردند که بوش در آن روزها خاک امریکا را ترک گفته باشد. اما در بازپرسی، هر دو پذیرفتند که آن روزها، در مدتی که بوش در خانه بوده‌است، او را ندیده‌اند. و نیز نتوانستند بطور دقیق بگویند ساعات کارشان چه وقت آغاز و کی پایان پذیرفته‌است.

شگفتی آور اینکه اوروک O'Rouke از ثبت گزارشهای محرمانه در باره گذران بوش در روز مورد سؤال، خود داری کرد. رونوشتهای سانسور شده آن مدارک در اختیار دو طرف دعوا گذاشته شد. اما اوروک نه اوراق را سند تلقی کرد و نه از مأموران مخفی خواست به یادداشتهائی که می‌توانند به حافظه آنها کمک کند، مراجعه کنند و بگویند در آن روز بوش چه می‌کرد. ممکن است اورک بیم داشته است مدارک بسختی سانسور شده دایره محرمانه اف بی آی در میان اعضای هیأت منصفه این ظن را بر انگیزد که چرا اینهمه قسمت از مدارک سیاه و سانسور شده‌اند.

بدنبال دو مأمور سری، دو منشی در دادگاه شهادت دادند که در 1980، در ستاد انتخاباتی ریگان - بوش، در آرلینگتن واقع در ویرجینیا، برای کیسی کار می‌کردند. وقتی اوروک از باربارا هیوارد Hayward و ماری کاستلو Castello، دو منشی کیسی پرسید: آیا کسی در آخرین ماه مبارزات انتخاباتی امریکا را ترک گفت یا خیر؟ هردو پاسخ دادند: نه. اما بازجویی معلوم کرد که این دو منشی همواره با کیسی همراه نبوده‌اند. او هر از چندی به سفر می‌رفته است و سفرهای خود را از آنها، پنهان نگاه می‌داشته است. باردیگر، اوروک از وارد کردن مدارک مربوط به سفر کیسی و او، در پرونده، خودداری کرد.

شاهد بعدی ریچارد گرگ بود. او از صاحب منصبان سیا بود که مشاور امنیتی بوش شده بود. بهنگام معامله بر سر گروگانها، او در شورای امنیت ملی کار می‌کرد. او در دادگاه شهادت داد که تعطیلات 18 و 19 اکتبر 1980 در هیچ کجای پاریس نبوده‌است. او دست زن و دختر خود را گرفته و به برتانی بیچ در دلاور Delaware به اقامتگاه تابستانی دوست خود برده‌است. بیاد می‌آورد که هر سه در یکی از روزها شنا کرده‌اند. برای شنا، آب به اندازه کافی گرم بود. ما مقداری تنیس بازی کردیم. پیاده روی کردیم. دو شنبه 20 اکتبر نیز همسر و دختر خود را به واشنگتن بازگرداندم و بکار خود در شورای امنیت ملی بازگشتم.

او سفر به پاریس و گفتگو با ایرانیها را تکذیب کرد. او نه کارت بانکی و نه رسیدهای رستورانها و نه هیچ مدرکی از گذران ایام تعطیلات آخر هفته خود و خانواده‌اش در محلی که می‌گفت، نداشت. تا وسط بعد از ظهر روز دوشنبه نیز مدرکی ارائه نکرد که گویای حضورش در محلی باشد.

گرگ برای اثبات درستی شهادتش، عکسهائی را از خود و همسر و دخترش در بیچ، نشان داد. اما در عکسها نه محل مشخص بود و نه تاریخی ثبت شده بود. گرگ لباس شنا بر تن داشت و دو زن لباس سبک تابستانی بر تن داشتند. عکسها نشان می‌دادند که روز آفتابی بوده است. حال آنکه گرگ در شهادت خود گفته بود آن روزها سرد بوده‌اند. گرگ بیاد نمی‌آورد عکسها را شنبه گرفته‌اند یا یک شنبه. اما بیاد می‌آورد که اول بعد از ظهر که آب هنوز گرم بوده، شنا کرده‌است. مهر پشت عکس نشان می‌دهد که عکسها در "اکتبر 1980" ظاهر شده‌اند.

اوروک از همسر و دختر او در باره درستی شهادت گرگ پرسید و این اشتباه وخیمی بود. این امر که همسر و دختر گرگ نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند شهادت گرگ را تأیید کنند، در هیأت منصفه، ظن برانگیخت.

عکسهائی هم که گرگ را در لباس شنا نشان می‌دادند، به شهادت گرگ زیان رساندند. زیرا وکیل مدافع برنک به ایستگاه بوب لینوت Bob Lynott مراجعه کرد. ایستگاه تلویزیونی قدیمی در پورت لند که به "آقای هواسنج" معروف است. هواشناسی تصدیق کرد که در آن تعطیلات آخر هفته ماه اکتبر 1980، در بتانی بیچ، هوا منقلب بوده و با هوائی که عکسها نشان می‌دادند نمی‌خواند.

لینوت گفت: من صد در صد مطمئن هستم که عکسها در 18 اکتبر 1980 گرفته نشده‌اند. 90 درصد مطمئن هستم که در 19 اکتبر گرفته نشده‌اند. لینوت عبور جبهه هوای سرد را در اوائل صبح یک شنبه 19 اکتبر از دلاور تشریح کرد که باران آرامی، سرما را بیار آورد. در بیچ، سوز سخت شمالی می‌وزید.

در بتانی بیچ، اواخر بعد از ظهر، کمی از شدت سرما کاسته شد. هوا آفتابی شد و ممکن است آن زمان عکس گرفته شده باشد. اما لینوت می‌پرسید: در عکسها، گرگ خندان و راحت است آیا او با وجود سوز سخت شمالی در 19 اکتبر، می‌توانست این قیافه خندان و راحت را داشته باشد!

برنک مدعی بود که دیدار فرستادگان ریگان - بوش با فرستادگان خمینی در پاریس، در هتل والدورف - فلوریدا واقع در محله زیبای مادلن انجام گرفته است. "اشخاصی که من در آن هتل دیدیم، از جمله سیروس هاشمی، مردی بنام دونالد

گرگ و ویلیام کیسی بودند. شخصی بنام جلال الدین فارسی و مرد دیگری بنام برنارد ویلو Veillot آنجا بودند. چون دو لارک Delaroque آنجا بود. اشخاص دیگری هم بودند که من نمی‌شناختم و بمن معرفی نشدند. دوست من، روبرت بنس Benes، سرهنگ سازمان اطلاعات فرانسه نیز آنجا بود. خانم روبر Robert افسر اطلاعاتی حکومت فرانسه نیز آنجا بود.

در اینجا، پاری شرح می‌دهد که دادستان کوشید چنان کند که برنک و شهادت او اسباب ریشخندش شود و نتوانست. هیأت منصفه تحت تأثیر شهادت شهود محترم اوروک قرار نگرفتند. سابقه عضویت گرگ در سیا به اعتبار شهادت او سخت ضربه زد و ظاهراً اورک ندانست تا به کجا.

شکهای دیگری در باب عکسهای گرگ بروز کردند: "دلیل مسلمی به ما ارائه شد. کریستف توضیح داد که مغازه‌ای که عکس را ظاهر می‌کند، تاریخ گرفتن آن را پشت آن قید نمی‌کند بلکه تاریخ ظاهر کردن آن را قید می‌کند. بنا بر این، هیچ نه معلوم که آن عکسها چه وقت گرفته شده‌اند.

برنک می‌گوید نقش او در مذاکرات پاریس، انتقال 40 میلیون دلار پولی بوده‌است که در ازاء به تأخیر انداختن آزادی گروگانها می‌باید به طرف ایرانی پرداخت می‌شد. او باید پول را از حسابهای بانکی چندی منتقل کند: نخست از مکزیکو به بانکهای دیگری در اروپا. دستور انتقال پولها را کیسی می‌داد.

طرح طبس، ایران کاری نمی‌کند که کارتر انتخاب شود، میانجیگری عرفات و...:

روبرت پاری دیدار خود را با میل کوپلند Miles Copeland افسر سیا نقل می‌کند. او به بوش نزدیک و با حاکمان بر در دنیای عرب رابطه داشت. طرحی برای آزاد کردن گروگانها نیز تهیه کرده بود. کوپلند به او گفته است:

"آنچه امریکا در ایران می‌کرد بر پایه تن دادن به واقعیت بود. به استثناء پذیرفتن سقوط شاه. بر اساس تجربه 1953، ما بر این باور بودیم که جمعیت این حرکت مهیب را نمی‌تواند ادامه بدهد. خسته می‌شود و رها می‌کند. اما مردم از حرکت باز نایستادند.

در 1953، ما با جمعیت 20 هزار نفری روبرو بودیم که فریاد می‌زد "مرگ بر شاه، زنده باد مصدق". کاری که ما کردیم، براه انداختن جمعیتی 20 هزار نفری بود که فریاد می‌زد "مرگ بر مصدق، زنده باد شاه". او حامیان خمینی در 1979، یک میلیون بودند. ما نمی‌توانستیم یک میلیون نفر در مخالفت با او گرد آوریم."

کوپلند پس از بررسی کمی و بیشهای سیاست امریکا در قبال رژیم شاه و انقلاب، رشته سخن را به طرح طبس می‌رساند: "جزئیات طرح را باید به تاریخ سپرد. فکری که بر اساس آن طرح تهیه شد، این بود که ایرانیانی چند اونیفورمهای ارتش و شهربانی را در بر کنند و به سفارت بروند. و خطاب به دانشجویان بگویند: آفرین! کاری که شما کرده‌اید، عالی است. اما حالا دیگر وقت است که ما شما را از زیر این بار رها کنیم. زیرا ما می‌دانیم که قرار است قوای خارجی وارد عمل شوند. آنها شما را خواهند کشت. بنا بر این موقع آنست که ما گروگانها از دسترس آنها دور کنیم.

ایرانیانی که به لباس ارتش و شهربانی در می‌آمدند، می‌باید گروگانها را از سفارت خارج می‌کردند و به بیرون از شهر می‌بردند. در آنجا، می‌باید سوار هلی کوپترهای امریکائی می‌شدند و ایران را ترک می‌گفتند. نقشه اساس کار بود. من آن را ساده بیان کردم. اما قابل اجرا بود. اما این نقشه توجه دستگاه کارتر را به خود جلب نکرد. زیرا طراحان طرح طبس، در

این دستگاه، تکیه اصلی را بر قدرت نظامی امریکا می‌گذاشتند و کمترین کار را بر عهده دستیاران ایرانی در تهران می‌گذاشتند. طرح طبس حکومت کارتر، به شکست فاجعه‌آمیزی انجامید. پس از اظهار نظر در باره طرح‌های این و آن برای نجات گروگانها، به رابطه مقامات اطلاعاتی با یک مقام ایرانی - که حاضر نبوده‌اند او را از آن آگاه کنند - می‌رسد:

"به یقین، مقامات اطلاعاتی با یکی از مقامات ایران، تفاهم داشتند. دوستانم در سیا، از طریق طرفهای خود در ایران، مطلع شدند که ملایان به کارتر، برای تجدید انتخاب، کمک نخواهند کرد.

آن زمان ما با شیطان (دولت ایران) روابط غیر رسمی داشتیم. بنا بر این پشت پرده عمل می‌کردیم. اسن سخن را دریافت کردیم که نگران نباشید! کارتر نمی‌تواند گروگانها را به خانه آورد و اعتباری کسب کند. بزودی ریگان بر سر کار می‌آید و ایرانیان خوشحال می‌شوند دستهایشان را از گروگان‌گیری می‌شویند و رابطه امریکا با ایران دیگر می‌شود." کوپلند حاضر نشد بگوید سرنخ "رابطه غیر رسمی با شیطان" در دست چه کسی بود. اصرار می‌ورزید که معامله رسمی با ایرانیان نشد. تنها تقارن منافع دو طرف بود. نه ایرانیان و نه جمهوریخواه‌ها نمی‌خواستند با رها کردن گروگانها در آخرین لحظه، کارتر سرمایه سیاسی بدست آورد. بدینسان نفع مشترکی وجود داشت در آزاد کردن گروگانها بعد از ترک گفتن مقام ریاست جمهوری از سوی کارتر. ایرانیان کارتر را تنبیه می‌کردند و این کار را با کمک به روی کار آمدن حکومت جدید می‌کردند.

اما این "تفاهم" غیر رسمی چگونه حاصل شد؟ ایرانیان از ندادن گروگانها به کارتر، چه انتظاری داشتند؟ چه کسی با آنها گفتگو کرد؟ واسطه‌ها چه کسانی بودند؟ کوپلند حاضر نبود به این پرسشها پاسخ گوید. تنها به من اطمینان می‌داد که "در درون جامعه اطلاعاتی کسانی بودند که در یافتن در خیر ایالات متحده امریکا، کاری که باید کرد کدام است و آن را کردند. او این حرفه ایها را "سیا در سیا" توصیف می‌کرد.

بدینسان، کوپلند زمینه سیاسی رویدادهائی را روشن می‌کرد که ما در تحقیق از چند و چون آن بودیم. با وجود این، از گفتگو در باره اکتبر سورپرایز می‌گریخت. او از آزمودن خواست ایرانیان در ضربه زدن به کارتر سخن می‌گفت اما حاضر نبود راز قدیمیهای سیا بروز دهد و بگوید چسان در کار مذاکرات کارتر برای آزاد کردن گروگانها، اخلاص می‌کردند.

روس Ross و من امیدوار بودیم در دیدار بعدی خود از انگلستان، با کوپلند مصاحبه دومی را بعمل آوریم. شاید حاضر می‌شد بگوید در 1980، چه کسانی از "سیای سیا" در باره گروگانها، طرف گفتگو بودند. پیام می‌دادند و پیام می‌گرفتند؟ چرا رفقای او مطمئن بودند که گروگانها بعد از شکست کارتر آزاد می‌شدند؟ قصد او از "روابط غیر رسمی با شیطان" چه بود؟ اما ما این اقبال را نیافتیم. کوپلند در 14 ژانویه 1991 مرد.

روبرت پاری و همکارش در این تحقیق، به سراغ نیکلا اینیتیو Ignatiew Nicholas می‌روند. این شخص کارش فروش اسلحه بوده‌است. او ریچارد برنک را می‌شناخته است. او معلومات خود را در باره اکتبر سورپرایز، اینست در اختیار می‌گذارد: اول بار در اواخر 1988، وقتی ریچارد برنک باتفاق مارتین کیلیان Martin Kilian، خبرنگار اسپیکل در واشنگتن به پاریس آمدند، او از اکتبر سورپرایز آگاه شده‌است. کیلیان می‌خواست بداند برنک واقعا از معامله پنهانی جمهوریخواه‌ها و ایرانیها بر سر گروگانها چه می‌داند. برنک شامی ترتیب داد با دو تن از شرکای فرانسویش، روبرت بنس Robert Benes و مادام روبرت. و اینیاتیو به آنها پیوست. بر سر میز شام "بحث بود. باید بگویم بحث سختی بود. زیرا یک طرف سعی مر کرد از حضور روبرت بنس و مادام روبرت در دیدارهای جمهوریخواه‌ها و ایرانیها در 1980 بپرسد و طرف دیگر البته انکار می‌کرد. و من که هیچ از ماجرا نمی‌دانستم.

من (پاری) پرسیدم: برنک مدعی است که ملاقاتی در هتل ویلدورف - فلوریدا بوده است. او و روبرت بنس و مادام روبرت با کیسی و گرک و دگیرانی چند در آن حاضر بوده‌اند. وقتی او از آنها در این باره پرسید چه واکنشی نشان دادند؟ اینیاتیو پاسخ داد: آنها تکذیب کردند. من (پاری) از او پرسیدم: بعد از این دیدار، شما در صد شدید با استفاده از روابطی که با حکومت فرانسه داشتید، اطلاعاتی پیرامون اکتبر سورپرایز بدست آورید. چه بدست آوردید؟ اینیاتیو گفت: در آغاز، بر آن نشدم اطلاع دقیقی بدست بیاورم. تنها می‌خواستم بدانم چنین معامله‌ای انجام گرفته است یا نه. زیرا همانطور که گفتم تا سال 1988 در این باره هیچ نشنیده بودم. اگر هم شنیده بودم، شنیده بود نه بیشتر.

در آن ملاقات، چون کم و بیش وارد ماجرا شده بودم، می‌خواستم بدانم در باره چه چیزی گفتگو می‌کنیم. و بعد از گفتگو با تعدادی از دوستان خود، متقاعد شدم که ملاقات و مهمی انجام شده‌است. این ملاقات در فاصله 19 و 22 اکتبر 1980 در پاریس، نخست در هتل رافائل و دو ملاقات بعدی در هتل فلوریدا انجام گرفته‌اند. اینیاتیو گفت: اعضای طرف اعتماد دستگاه اطلاعاتی فرانسه که من با آنها تماس دارم، در باره حضور بوش در این ملاقاتها، اختلاف دارند. برخی گفتند بوش حاضر بوده‌است و بعضی حضور او را تکذیب کردند. اما من می‌گویم او، در ملاقاتها، حضور داشته‌است. نخست به این دلیل حضورش منطقی است و آنگاه به دلیل که وطن دوست است، نامزد ریاست جمهوری بود و می‌کوشید گروگانها بلافاصله آزاد شوند.

من (پاری) پرسیدم: آیا به نظر شما زشت نمی‌آید که آزادی گروگانها چند ماه دیر، در روز ادای سوگند ریگان آزاد شدند؟ او پاسخ داد: من قویاً بر این باورم که امریکائیه‌ها می‌خواستند آزادی بلافاصله گروگانها را بدست آورند. اما خوب، آنها آزادی با فاصله آنها را بدست آورند.

اینیاتیو اطمینان چندانی نداشت که برنک در ملاقاتها حضور می‌داشته است.

پاری و رس به سراغ بسام ابوشریف، مشاور عرفات می‌روند. پیش از آن، ابوشریف با مجله امریکائی پلی بوی مصاحبه کرده و گفته بود یکی از نزدیک‌ترین دوستان ریگان بنزد عرفات آمد و از او خواست نفوذ خود را بکار برد تا ایران آزادی گروگانها را تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، به تأخیر اندازد. ابوشریف به پاری و رس می‌گوید:

"آنچه من می‌توانم بیاد بیاورم اینست که در آغاز بحران ایران، تماسها میان حکومت کارتر و سازمان آزادی بخش فلسطین، در واقع، مهم‌ترین مجرای ارتباط امریکا و ایران در حل مشکل گروگانها و آزادی سازی آنها بود. تا وقتی این مجرا تنها مجرا بود، سازمان موفق به آزاد کردن گروهی از گروگانها شد. رئیس عرفات با عالی‌ترین مقام ایران تماس می‌گرفت. اما از زمانی که حکومت امریکا شروع کرد به ارتباط گرفتن با دیگر ایرانیان از مجاری دیگر، مشکل بغرنج شد. ما همواره می‌گفتیم وقتی آشپز چند تا شد، غذا خراب می‌شود. بدین خاطر بود که ما خود را عقب کشیدیم." و نیز، بسام ابوشریف مدعی بود از ریگانیان نیز به سازمان آزادیبخش مراجعه کرده‌اند:

"من نمی‌توانم وارد جزئیات شوم. اما می‌توانم بشما بگویم آری شخصی از سوی گروه ریگان با ما تماس گرفت. این تماس در دوره مبارزات انتخاباتی بود. کارتر و ریگان بر سر ریاست جمهوری با یکدیگر رقابت می‌کردند. یکی از گروهی که برای انتخاب ریگان به ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد، در باب گروگانها، با ما تماس گرفت. آن زمان سرانجامی که وضعیت گروگانها پیدا می‌کرد، بسیار بسیار حساس و ظریف بود. از قرار، برای ریگان مهم بود که هیچیک از گروگانها در روزهای پیش از پایان ریاست جمهوری کارتر آزاد نشوند. اما سازمان از وارد شدن در این بازی، قاطعانه سرباز زد."

من (پاری) پرسیدم: آیا مطمئن هستید که آن شخص از گروه ریگان بود؟ بسام پاسخ می‌دهد: "آری. مطمئن هستیم. اما در این باره صحبت نخواهم کرد. من مجاز نیستم تا نامها را فاش گویم و یا به شما بدهم. زیرا ما نمی‌خواهیم خود را وارد انتریکهای داخلی امریکا کنیم."

من پرسیدم: چگونه توانستید بفهمید او از گروهی است که بسود انتخاب ریگان فعالیت می‌کند؟ بسام پاسخ داد: "ما روش خود را برای شناسائی اشخاص داریم. در باره او تحقیق کردیم. با همان روش که در باره شما تحقیق کردیم!"
من پرسیدم: کجا او را ملاقات کردید؟ بسام پاسخ داد: "من او را در بیروت ملاقات کردم. به یک دلیل ساده، من وارد جزئیات امر نمی‌شوم: اجازه ندارم. من در این باره با رئیس خود عرفات صحبت کردم و او اجازه نداد وارد جزئیات شوم. من می‌دانم که جزئیات احتمالاً افتضاح بزرگی برای برخی اشخاص در امریکا بیار می‌آورند. اما نمی‌توانم وارد جزئیات شوم زیرا مجاز نیستیم."

من (پاری) یادآور شدم او به پلی بوی گفته بود اگر آنها انکار کنند مدرک دارید که می‌تواند ثابت کند چنین کسی نزد شما آمده‌است. آنها تکذیب کردند. با وجود این، بسام پاسخ داد: "من هیچ اجازه‌ای از رئیس خود ندارم در این باره توضیح بدهم. اما ما مدرک داریم. ما در باره آنچه به شما می‌گوئیم، مدرک داریم."

بعد، من (پاری) عکسی از یکی از دستیاران ریگان در مبارزات انتخاباتی را به او نشان دادم. ما فکر می‌کردیم کسی باشد که به سازمان آزادیبخش فلسطین مراجعه کرده‌است. او آدمی بود با موهای جو گندمی از تاجران کالیفرنیا که هم به ریگان و هم ادوین میز (وزیر دادگستری در حکومت ریگان شد) نزدیک بود. بسام، وقتی عکس را دید، لبخند زد. چهره او نشان می‌داد که عکس یک شناس را می‌بیند. اما پاسخ او رمزآمیز بود: "این تنها عکسی است که دارید؟" پاسخ دادم این تنها عکسی است که با خود دارم. بعد، سکوت شد. من سکوت را با این پرسش شکستم: آیا این همان شخص است که با شما دیدار کرد؟ بسام پاسخ داد: "No comment, no comment". من در یک موقعیت رسمی هستیم. از رئیس خود اجازه ندارم در این باره صحبت کنم. همانطور که گفتم، ما مدرک قطعی داریم."

بعد من (پاری) نام صاحب عکس را گفتم و پرسیدم: آیا این اسم برای شما آشنا است؟ بسام پاسخ داد: "No comment. خواهش می‌کنم اصرار نکنید. من اجازه ندارم. اگر عرفات به من اجازه بدهد، من می‌توانم کشو میز را باز کنم و مدرک را به شما بدهم. رئیس من از بکار بردن اینگونه وسائل امتناع می‌ورزد زیرا او برای خود احترام و دیگران احترام قائل است. اگر امریکا، حکومت امریکا می‌خواهد از حق فلسطینیان حمایت کند، بخاطر اصول باید چنین کند بخاطر حقوق اساسی مردم فلسطین باید چنین کند نا بخاطر بدنام کردن."

من (پاری) گفتم: من فکر می‌کنم بدنام کردن موضوعی باشد که ما در باره‌اش گفتگو می‌کنیم. یک مسئله تاریخی است. 10 سال از تاریخ وقوع آن گذشته‌است. من فکر می‌کنم شما با من وافقید که مهم است تاریخ روشن کردن و آنچه در آن ضبط شده است را روشن کردن.

بسام با لحنی مردد گفت: "شما خوب می‌دانید برخی از کسانی که از نزدیک برای ریگان کار می‌کردند، اینک از نزدیک برای بوش کار می‌کنند." بنی‌صدر: عقل قدرت مدار با تخریب شروع می‌کند و با تخریب خود. بسام ابوشریف می‌گوید عرفات برای خود و دیگران احترام قائل است. و از راه بدنام کردن برای خود اعتبار نمی‌جویند. اما اگر راست می‌گفت، چرا با پلی بوی مصاحبه کرد و از ماجرا پرده برداشت؟ اگر راست می‌گفت، چه فرق می‌کرد بوش بر سر کار باشد و مراجعه کننده در دو دستگاه ریگان و بوش باشد یا نباشد؟ راست نمی‌گوید. حق اینست که وقتی افتضاح اکتبر سورپرایز بر ملاء شد، عرفات نیز خود را صاحب برگه تهدید کننده‌ای یافت و با مصاحبه با پلی بوی خواست از آن، وسیله تهدیدی بسازد. اما در این باره که زمانی سازمان آزادیبخش فلسطین تنها مجرای ارتباط ایران و امریکا بر سر گروگانها بود، نیز راست

نمی‌گوید. زیرا عرفات به ایران آمد، به او حمله شد که واسطه امریکائیه‌ها شده و به ایران آمده‌است برای گفتگو در باره گروگانها. او ترسید و تکذیب کرد. اما نزد بنی‌صدر رفت و گفت: امریکائیه‌ها به ما مراجعه کرده‌اند و اگر من دست خالی از ایران بروم، بابت آن، فلسطین بهای سنگینی می‌پردازد. بنی‌صدر از خمینی خواست گروگانهای زن و سیاهان را بخاطر اثری که بر افکار عمومی در امریکا و جهان می‌گذارد، آزاد کند. او پذیرفت و 13 گروگان آزاد شدند.

پس از آنکه پلی بوی مصاحبه را منتشر کرد و کتاب بنی‌صدر در امریکا منتشر شد، بنی‌صدر توسط بسام ابوشریف به عرفات پیام داد: مدرکی که شما دارید متعلق به ملتی است که قربانی کودتا و جنگ 8 ساله شده‌است. متعلق به ملت‌های منطقه، از جمله ملت فلسطین است. مگر شما هشدار ندادید که گروگان‌گیری و جنگ، اجرای طرح آکاردئون را بدنبال دارد؟ مگر این طرح اجرا نشد و شما را از لبنان بیرون نراندند؟ پس این بار، بازی سیاسی را کنار بگذارید و حق را در سود ملت ایران و ملت‌های منطقه و بلکه تمامی حوزه اسلامی، اظهار کنید. این تنها فرصت است و فردا دیگر دیر است. اما بوش بر سر کار بود و عرفات جرأت طرف کردن خود را با او نمی‌دید. در این مصاحبه نیز، بسام باستناد دستور عرفات از ابراز حقیقت سر باز می‌زند و برای آن توجیه اخلاقی نیز می‌سازد!

بهر رو، به پرسش و پاسخ پاری با بسام ابوشریف باز گردیم:

پاری می‌پرسد: آیا دلیلی دارید که بوش از همه ماجرا اطلاع دارد؟ بسام پاسخ داد: "ما نمی‌دانیم. به زحمت انداختن اعضای دستگاه ریگان ممکن است بمعنای ایجاد زحمت برای کسانی باشد که آن زمان دست در این کار داشته‌اند و اینک در دستگاه بوش کار می‌کنند. همانطور که به شما گفتم، من حاضر نیستم در باره آن صحبت کنم. ریگان کوشید گروگانها را در جلوگیری از انتخاب کارتر بکار برد. ما کاری به آن کار نداریم. اما می‌گوئیم که ما نپذیرفتیم در جهت به تأخیر انداختن آزادی گروگانها، عمل کنیم."

من (پاری) فن دیگری بکار گرفتم. پرسیدم: سازمان آزادیبخش اگر عمل می‌کرد، چه چیز بدست می‌آورد؟ فرستاده ریگان چه وعده‌ای داد؟ بسام پاسخ داد: "وعده او این بود: درب کاخ سفید بروی سازمان گشوده می‌شود. اما ما نپذیرفتیم زیرا ما مردمی اهل اصول هستیم. ما بدلائل انسانی و البته سیاسی برای آزاد کردن گروگانها اقدام کردیم. اما ما نمی‌توانستیم این پیشنهاد را بپذیریم. من فکر می‌کنم هریک از شما می‌دانید چنان پیشنهادی چه ارزشی برای سازمان آزادیبخش می‌داشت. با وجود این، ما آن را نپذیرفتیم."

من حدس می‌زنم چون این پیشنهاد به دیگران شده باشد و باورم اینست که برخی از آنها پذیرفته‌اند و اسباب آزاد نشدن گروگانها را فراهم کرده‌اند... من مطمئنم کسی در حکومت ایران می‌داند من از چه چیز سخن می‌گویم. من مطمئن هستم کسی کسی از گروه ریگان با برخی از ایرانیان تماس گرفته است و یا در تماس است."

بنی‌صدر: آن زمان، از مجریان طرح آکاردئون، شارون نخست وزیر کنونی اسرائیل بود. اما به امریکا سفر کرد. سفرا، حتی به روایت مطبوعات اسرائیل، شکست خورد. به قول محقق، اسرائیل جامعه ایست که زوال خواهد پذیرفت (Institut International Geotratrigues) ماه مه 2001 شماره 5 که انستیتو انترناسیونال دتود استراتژیک Institut International Geotratrigues d'Etudes Strategiques منتشر می‌کند). از عوامل زوالش یکی سیاستمدارانی چون شارون هستند. او قصاب صبرا و شتیلا لقب گرفت و امروز، دیده بانان حقوق بشر خواستار تحقیق قضائی در باره آن جنایت و متهمی هستند که شارون نخست وزیر اسرائیل است:

توسل به ضد اطلاعات بقصد دروغ جلوه دادن "اکتبر سورپرایز" مصدق واقعیت داشتن آن شد:

روبرت پاری، فصل ششم کتاب را به توسل بوش و گروهی که برای رسیدن او به ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد به انتشار ضد اطلاعات اختصاص می‌دهد:

* اسوالد لووینتر Oswald LeWinter مأمور اینکار می‌شود. او در مصاحبه با روبرت پاری می‌گوید: لووینتر می‌گوید: بعضی از اشخاص به من گفتند باید ضد اطلاعات بسازم و در کسانی که پیرامون "اکتبر سورپرایز" تحقیق می‌کنند القاء کنند. به ترتیبی که انتشارش توسط آنها موجب بی‌اعتباری اصل ماجرا شود. از آنان یکی باربارا هونگر بود که مشاور سیاسی جمهوریخواه‌ها بود. کتابی در باره "اکتبر سورپرایز" نوشته بود و خواهان آن بود که کنگره در باره اکتبر سورپرایز تحقیق کند. مأموریت من این بود ضد اطلاعی را در اختیار او بگذارم که حقیقت بنماید. اما وقتی او آن را انتشار داد، آسان بتوان دروغ بودن آن را ثابت کرد.

لووینتر حاضر نشد بگوید چه کسانی او را به اینکار برانگیختند. تنها می‌گفت آنها با سیا سر و کار داشتند. چهار تن بودند و از من کاری را می‌خواستند که نتیجه‌اش این باشد که وسائل ارتباط جمعی توجه خود را از "اکتبر سورپرایز" برگیرند. پاری می‌پرسد: چقدر به تو پرداختند؟ لووینتر پاسخ می‌دهد: برای پول نبود که من این کار را انجام دادم. به من 100 هزار دلار پرداختند. من از راه شخص دیگری با بارباراهونگر تماس گرفتم. ضد اطلاعاتی را در اختیار او گذاشتم که عناصر راست نیز در آن بود اما می‌شد ثابت کرد "اطلاعات" دروغ هستند. و اثبات دروغ بودن "اطلاعات" به بی‌اعتبار کردن اصل ماجرا می‌انجامید.

کار لووینتر و ریچارد برنک بی‌حاصل نشد. در سال 1988، روزنامه نگارانی که در پی تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز شدند، احساس حرمان کردند و ماجرا را رها کردند. بسیاری از آنها که در باره اطلاعات نادرست لووینتر تحقیق کردند، به این نتیجه رسیدند کل ماجرا دروغ است.

* من (پاری) نیز یکی از آنها بودم که بهمین نتیجه رسیدم. یکی از آنها بودم که در اواخر 1988، شب هنگام، آقای رازین Razine به من تلفن کرد. آن زمان، من روزنامه نگار نیوزویک بودم. او گفت از "اکتبر سورپرایز"، زمان گفتگوها، محلها و اسامی شرکت کنندگان در آن، اطلاع دارد. جزئیاتی را در اختیار می‌گذارد که می‌توان صحت آنها را با امرهای واقع شناخته شده و مدارک رسمی آزمود.

در تلفن، رازین به من گفت افسر بازنشسته سیا است. از "اکتبر سورپرایز" اطلاع دارد زیرا گزارش سازمان اطلاعاتی فرانسه را در مرکز سیا خوانده‌ام. او اسامی مبهمی از فرستادگان ایرانی و چهار نام امریکائی، جرج بوش و ویلیام کیسی و دونالد گرک، افسر سیا و ریچارد آلن را اظهار کرد. او گفت یک امریکائی دیگر نیز حضور داشته است که شاهد عینی است: ریچارد برنک.

در 17 سپتامبر 1988، رازین ادعای خود را در گفتگوی رادیویی KFI، در لوس آنجلس، باز گفت. از جمله او گفت: ریچارد آلن، یک شنبه 19 اکتبر 1980، دیداری کرده‌است. اما وقتی بررسی شد، معلوم گشت در آن روز، جرج آلن مصاحبه‌ای داشته و نمی‌توانسته است یک بعد از ظهر، 7 صبح بوقت واشنگتن، در پاریس باشد. بدینسان، ساخته رازین دروغ از آب درآمد. مقامات سیا نیز وجود گزارش سازمان اطلاعات فرانسه را تکذیب کردند. و وقتی مارتین کلیان روزنامه نگار سانفرانسیسکو بر آن شد هویت آقای رازین را آشکار کند، آشکارش شد که او همان اسوالد لووینتر است!

* کلیان باتفاق همکاری، روزنامه نگار اسپیکل، در باره "اکتبر سورپرایز" تحقیق می‌کردند. آنها در اروپا 5 منبع مستقل سراغ کردند - از جمله یک مقام عالی رتبه سازمان اطلاعات فرانسه و یک تاجر اسلحه مستقر در سوئیس - که به آنها گفتند "اکتبر سورپرایز" یعنی گفتگو و توافق میان جمهوریخواهان و ایرانیان، برآستی، روی داده‌است. این 5 منبع و گزارشهای مؤید وقوع گفتگوها سبب شدند که این دو مایوس نشوند و تحقیق را رها نکنند.

* با وجود مأموریتی که لووینتر انجام داده بود، می‌گفت: بخشهایی از داستانی که ساخته است، واقعیت دارند. او حتی مدعی شد برخی از اطلاعاتی که اظهار کرده‌است، دست اول هستند. او می‌گفت: در اواسط اکتبر 1980، در پاریس بودم و در تدارک گفتگوهایی کار می‌کردم که میان امریکاییها و ایرانیها و فرانسویها انجام شدند: "من در جمع جامعه اطلاعاتی و بعنوان منتسب به سیا کار می‌کردم. من عضو تیمی از مأموران کشورهای مختلف بودم که کارش تأمین امنیت گفتگو کنندگان و سری انجام شدن گفتگوها بود. دیدارها و گفتگوها در تعطیلات پایان هفته 18 و 19 اکتبر 1980، انجام شدند.

بنا بر بیان جدید لووینتر از رویدادها، کیسی و گرک و بوش در پاریس بوده‌اند. اما او می‌پذیرد که او در باره ریچارد آلن دروغ گفته است. او اصرار می‌کرد که ریچارد برنک نیز در پاریس بود.

پاری به او می‌گوید: شما در 1988 به وسائل ارتباط جمعی دروغ گفتید. چگونه انتظار دارید کسی اظهارات کنونی شما را راست بپندارد؟ لووینتر پاسخ می‌دهد: "من از کسی نمی‌خواهم آنچه را می‌گویم راست بپندارد. آنچه من از آنها که اظهارات مرا می‌شنوند، می‌خواهم اینست که از خود پیرسند چه قصدی از گفتن این حقیقت دارم که در 1988، مأموریت ساختن و پخش کردن ضد اطلاعات از راه وسائل ارتباط جمعی با هدف فریب مردم امریکا را داشتیم؟ تنها می‌خواهم بگویم واقعیت چه بود."

پاری توضیح می‌دهد که اظهارات جدید لووینتر در مصاحبه با من و روس، معتبر نمی‌نمود. وقتی مصاحبه را به پایان بردیم، من و روس سر تکان دادیم. بدینسان، لووینتر، در حساس ترین موقع، با ساختن و انتشار ضد اطلاعات بر جهت یابی "اکتبر سورپرایز" اثر گذاشته بود. اینک روشن نبود ما با داستان شگفت او چه می‌توانستیم کرد. بنی‌صدر: ضد انقلاب یا دروغ را بدون وجود حقیقت نمی‌توان ساخت. دروغ لباسی است بر قامت حقیقت. روش می‌باید دانست تا بتوان لباس دروغ را برکند و حقیقت را یافت. اگر آن زمان، جویندگان حقیقت، روش جدا کردن پوشش دروغ را از حقیقت می‌دانستند و بکار می‌بردند، ای بسا، در آن "حساس ترین زمان" کار به زیان جرج بوش و دیگر "اکتبر سورپرایزها" و ایران گیتها می‌شد. کاری که با اعتراف لووینتر دیر آغاز شد، می‌توانست در دوران انتخابات ریاست جمهوری امریکا در 1988 انجام پذیرد. با وجود این، ضد اطلاعات، هر چند دیر، اما از دلایل واقعیت داشتن سازش پنهانی در اکتبر 1980 گشت.

پاری نیز از پژوهشگرانی است که احساس حرمان را ترک می‌گوید و تحقیق در باره "اکتبر سورپرایز" را پی می‌گیرد. در فصل هفتم، تحقیق خود را پیرامون نقش سیروس هاشمی شرح می‌کند:

* در جریان تحقیق در باره "ایران گیت"، کشف شد که سیروس هاشمی، میان حکومت ریگان و ایرانیها در سالهای 1984 و 1986 رابطه برقرار کرده‌است. سیروس هاشمی پیشنهاد کرد با ایرانیان ارتباط برقرار کند و برای آزاد کردن گروگانهای امریکائی در بیروت، از جمله رئیس پایگاه سیا در بیروت، ویلیام باکلی Wiliam Buckley، با آنها گفتگو

کند. پیشنهاد کمک سیروس هاشمی از راه جون شاهین John Shaheen و روی فورمارک Furmark Roy دوستان نزدیک ویلیام کیسی، رئیس سیا، داده شد.

شاهین که در لبنان دنیا آمده است، از زمان جنگ دوم جهانی کیسی را می‌شناخت. هر دو در اداره خدمات استراتژیک همکاری داشتند. فورمارک پیش از آنکه در خدمت عدنان قاشقی، سرمایه دار عربستانی کار کند، برای شاهین در شرکتهای مالی و نفتی او کار می‌کرد.

در 1990، مسئله این بود که آیا فعالیتهای سیروس هاشمی در 1985، مسبوق به سابقه‌ای در 1980 بوده است یا خیر؟

* ریچاردسون Richardson، وزیر سابق دادگستری به ما (پاری و روس) گفت: با سیروس هاشمی در 1979 دیدار کرده‌است. آن هنگام، هاشمی پیشنهاد کمک می‌کرد برای حل بحران گروگانهای امریکائی در تهران. ریچاردسون هاشمی را با مقامات حکومت کارتر که بکار گفتگو برای حل مشکل گروگانها بودند، در رابطه می‌گذارد. بنظر ریچاردسون، سیروس هاشمی آدمی میانه رو و مسئول به نظر می‌رسید که از رفتار بنیادگرایان نگران شده و سود کشور خویش را، در دراز مدت، در این می‌دید که میان امریکا و ایران روابط برقرار شوند.

* پاری و روس در باره نقش سیروس هاشمی با برادر او جمشید هاشمی مصاحبه می‌کنند. جمشید توضیح می‌دهد که نخستین بار که به سیا مراجعه کرده‌است، بخاطر گرفتن کمک مالی برای تأمین هزینه‌های تبلیغاتی دریادار احمد مدنی، نامزد ریاست جمهوری بود. رقیب اصلی مدنی، ابوالحسن بنی‌صدر بود. امریکا که مترصد هر علامت عقلانیت در تهران بود، جانب مدنی را گرفت. در اجابت تقاضای برادران هاشمی، سیا پذیرفت پوشیده، مبلغ کمی بعنوان کمک بپردازد. مدنی برادران هاشمی را از کودکی می‌شناخت.

بهنگام صرف نهار، جمشید گفت: برادرم 500 هزار دلار برای کمک به هزینه تبلیغات، برای مدنی فرستاد اما مبلغ کمی از آن، دیر، به ایران رسید. در انتخابات ریاست جمهوری 25 ژانویه 1980، مدنی تنها 17 درصد آراء را بدست آورد. از بنی‌صدر شکست خورد. سیا حساب پولی را که پرداخته بود، مطالبه کرد. روشن شد که 100 هزار دلار از آن پول به ایران رسیده‌است. در پی عصبانیت سیا، سیروس هاشمی 290 هزار دلار از پول را به سیا بازگرداند. بنی‌صدر: احمد مدنی در آن انتخابات تنها 13 درصد آراء را بدست آورد.

* جمشید هاشمی گفتگوهای آخر ماه ژوئیه در هتل ریتس مادرید برای پاری و روس حکایت می‌کند: از جانب امریکا، ویلیام کیسی و دونالد گرک و از سوی ایران کروی بودند. کروی عمامه بر سر و لباده برتن داشت. جمشید و سیروس نقش مترجم را ایفا می‌کردند. من (جمشید) از حضور کیسی شگفت زده شدم.

جمشید به من و روس گفت: به سیروس گفتم "با جمهوریخواه‌ها چرا سر و سر پیدا کرده‌ای؟" برادرم به من گفت: "اقبال جمهوریخواه‌ها برای اینکه به قدرت برسند، خوب است و مهم است که با دو طرف کار کنیم."

جمشید بدون اینکه وارد جزئیات شود، شرح دیدار و گفتگوها را به ما باز گفت: جلسه گفتگو ساعت 11 صبح شروع شد و عصر پایان پذیرفت. برای نهار، از بیرون ساندویچ آوردند. وقتی کیسی برگهای خود را رو کرد، روشن شد که چه می‌خواهد:

"پیشنهاد این بود که آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به تعویق انداخته شود. در عوض، حکومت ریگان با نظر مساعد به ایران خواهد نگریست و باب فروش اسلحه را به روی ایران باز می کند. قطعات یدکی و اسلحه و مهماتی که ایران خریده بود به ایران ارسال می شود و پولهای ایران از توقیف خارج می گردند."

بعد از دیدار ماه ژوئیه با کیسی، کروی به ایران بازگشت. با خمینی و آیه الله های ارشدی که مشاوران او بودند، شور کرد. دو یا هفته بعد، به جمشید تلفن می کند و خواستار دیدار دومی می شود. ترتیبات جدید داده شدند و محل دیدار همان هتل ریتس مادرید معین شد. از نو، کیسی و گرگ بنمایندگی طرف امریکائی و کروی از جانب طرف ایران برای گفتگو حاضر شده بودند. در دو دور گفتگو، کیسی آن راه می برد اما گرگ اطلاعاتی را می داد که کیسی نداشت. اطلاعات درون حکومت کارتر که ما آنها را نداشتیم. برای مثال، قطعات یدکی خریداری شده توسط ایران کجاست؟ در دور دوم، کروی با لباس کامل روحانی آمد. او بر موافقت خمینی با آزاد شدن گروگانها بعد از پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری، تأکید کرد. او بر موافقت با پیشنهاد کیسی تصریح کرد: "گروگانها بعد از شکست کارتر آزاد خواهند شد". من (پاری) از جمشید هاشمی پرسیدم: شما چرا حالا این ماجرا را اظهار می کنید؟ جمشید پاسخ می دهد بخاطر احساس مسئولیت نسبت به مرگ برادر کوچک خود. او این اطلاع را که سیروس بر اثر بیماری سرطان خون مرد، راست ندانست. او یک هفته پیش از مرگش، معاینه پزشکی شد و پزشک هیچ نشانه ای از بیماری در او نیافت. ظن جمشید بر این بود که او را کشته اند.

جمشید افزود: پیش از این نگفتم زیرا به تجارتم زیان می رساند اما حالا به اندازه کافی پول گرد آورده ام که خود و خانواده ام بتوانیم با بی نیازی زندگی کنیم. می خواهم بدانم چرا برادرم مرد. "اکتبر سورپرایز" تنها راه کشف واقعیت امر است.

پاری و روس می گویند از اروپا، با اطلاعات جدید به امریکا باز گشتیم. اما هنوز مسئله را حل نکرده بودیم. اطلاعات به اندازه لازم جدی بودند که ما را به ادامه کوشش و حل مسئله بر انگیزند.

اسرائیل و ملایان طرفدار ریگان می شوند و اسرائیل واسطه خرید اسلحه:

بنی صدر: روبرت پاری، در فصل هشتم کتاب خود، سخنان بن مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل را می آورد. در "اکتبر سورپرایز"، اظهارات بن مناش ارزیابی شده اند. در اینجا قسمتهائی را می آوریم که پاری در باره آنها تحقیق کرده است:

ماجرای لهستان آنسان که بن مناش حکایت می کند، از دید دیگری، معنی می یابد. او ابتکار نزدیک شدن به لهستان را بخشی از یک استراتژی سری می خواند که بدستور نخست وزیر اسرائیل، اسحق شمیر، بقصد گشودن مجاری بسوی بلوک شوروی، انجام گرفت. هدفهای استراتژیک عبارت بودند از:

1 - خرید اسلحه سبک برای ایران که تقدم مالی و تاکتیکی می داشت؛

2 - بهبود بخشیدن به روابط با شوروی تا که میلیونها یهودی روسیه اجازه مهاجرت به اسرائیل را پیدا کنند. شمیر بر این نظر بود که با بدست آوردن آزادی مهاجرت یهودیان روسیه به اسرائیل، نیاز کشور به نیروی انسانی تأمین می‌شود و با اسکان در سرزمینهای اشغالی وسعت می‌گیرد. اسکان در سرزمینهای اشغالی، واقعیتی را بوجود می‌آورد که امریکا را از خواستار تخلیه شدن این سرزمینها باز می‌دارد.

بن مناش شرح می‌کند که با دو افسر لهستانی به رادن Radun رفته است و در آنجا، 100 هزار قبضه تفنگ - Ak 74s هر قبضه به 81 دلار و بند تفنگ و مخزن و لوازم دیگر، برای ایران، خریدم. مدیر تولید 80000 دلار حواله بانک در وین داد. این اولین محموله بود که از لهستان به ایران می‌رفت. اما هر عدد را به 125 دلار به ایرانیان فروختیم. ما به آنها ارزان فروختیم!

خاطرات اورا Ora، همسر سابق بن مناش، اغلب با ادعاهای بن مناش می‌خواند. مأموریت او را به لهستان و نیز این ادعا تصدیق می‌کند که در دسامبر 1980، بن مناش عضو کمیته ویژه برنامه خرید اسلحه برای ایران در ستاد ارتش شده است. 6 عضو کمیته نمایندگان دواير اطلاعاتی کلیدی، موساد و امان Aman و افسران دفتر نخست وزیر و دفتر وزیر دفاع بودند.

نخست، مقام اسرائیل وجود هرگونه کمیته‌ای را تکذیب کردند. اما ژنرال یاهوشوا سگی Yahoshua Saguy رئیس پیشین امان به من (پاری) گفت: اسرائیل پوشش اطلاعاتی ایران را، بعد از انقلاب اسلامی 1979، تغییر داد. موساد روابط پوشیده اما دوستانه با شاه داشت. بعد از آنکه آیه‌الله خمینی قدرت را بدست آورد و شروع کرد به شمشیرها را بر ضد اسرائیل تیز کردن، امان، ناگزیر، به مسئولیتهای خویش در از حمایت اسرائیل، در برابر تهدیدهای مسلحانه، قیام کرد. نتیجه، تقسیم کار میان موساد و امان شد. بدینسان، سخن سگی شبیه گفته بن مناش است. سگی نیز می‌گوید: در "گروه کار" متشکل از دو سازمان اطلاعاتی، 10 تا 12 مقام بود که ماهی یکبار جلسه تشکیل می‌دادند و فعالیت‌های اطلاعاتی در ایران را هماهنگ می‌کردند.

در فصل نهم، پاری اظهارات بن مناش را پی می‌گیرد. نخست به محاکمه بن مناش می‌پردازد:

لحظه کلیدی دیگر در پیروزی بن مناش در محاکمه، لحظه شهادت خبرنگار مجله تایم، راجع صمغ آبادی بود. این روزنامه نگار خاطر نشان کرد که در اواسط 1986، وقتی فروش اسلحه به ایران در ازای آزادی گروگانها یا ماجرای ایران - کنترا، هنوز کاملاً سری بود، بن مناش به او مراجعه کرد و ماجرا را به او بروز داد. اما حکومت ریگان آنرا تکذیب کرد و تایم نتوانست پرواز مقامات رسمی امریکا را به تهران، ثابت کند. اما ماجرا چند ماه بعد، در بیروت، توسط الشراع، از پرده بیرون افتاد.

صمغ آبادی همچنان شهادت داد که بن مناش به او گفته است داستان معامله اسلحه حکومت ریگان با ایران، از 1980 شروع می‌شود. بن مناش مدعی بود که بسیار پیش از زمان تقاضای خرید اسلحه، طرف ایرانی با او تماس گرفته است. او با لبخندی گفت: "بسا من خوش اقبال بودم، اگر بتوانم این را خوش اقبالی بخوانم، از اینکه نخستین اسرائیلی بودم که بعد از انقلاب، معامله اسلحه با ایران انجام می‌داد. بخاطر آن، من اعتبار یافتم". تقاضای خرید لاستیک هواپیماهای اف - 4، زود، به مقامات عالی داده شد: "از همه اینکارها حمایت شد. موافقت نخست وزیر بعمل آمد. و آنها (ایرانیها) لاستیکها را خریدند. اینسان ما لاستیکها را به ایران فروختیم.

فروش کوچک 300 لاستیک هواپیما به ایران، پرزیدنت کارتر را خوش نیامد. او از اسرائیل خواست که در مقام متفق امریکا، در تحریم فروش اسلحه، به امریکا بپیوندد. کارتر شخصاً از مناخیم بگین بخاطر فروش لاستیکها به ایران، گلایه

کرد و خواست فروش به ایران متوقف شود. با توجه به افزایش مدام سرزنشهای کارتر، بگین بر آن شد که از ریگان برای رسیدن به ریاست جمهوری، حمایت کند.

بن مناش ادامه داد: اسرائیلیها میخواستند روابط خود را با رژیم جدید ایران گسترش دهند. ایران برای ما بسیار مهم بود. بنا بر این، بگین بسیار نسبت به کارتر بی حوصله شده بود.

عراقیها نباید خوزستان را تصرف می کردند. تصرف خوزستان متضمن خطر بزرگ برای امنیت اسرائیل بود. بگین به این امر سخت دلمشغول بود. در اوت 1980، تصمیم نهائی گرفته شد: اسرائیل در مبارزات انتخاباتی، از ریگان حمایت می کند. ما می باید به ایرانیان نزدیک تر می شدیم و به چند دلیل می باید با آنها معامله می کردیم. نخست به این دلیل که مصالح ملی اسرائیل آن را ایجاب می کرد. آنگاه به این دلیل که مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش را پیروز می دیدیم و این دو را رئیس و معاون رئیس جمهوری امریکا می یافتیم. پس ما می باید تنها بسود آنها عمل می کردیم.

اما، در اسرائیل، همه مواظب بودند پای اسرائیل به افتضاحی کشانده نشود. اگر افتضاحی ببار می آمد کنگره و مردم امریکا حکومت اسرائیل را مسئول تخریب حکومت قانونی امریکا می شناخت.

من (پاری) سخن بن مناش را قطع کردم و گفتم: "بنا بر این، خطر بزرگی را اسرائیل پذیرفت. چرا چنین کرد؟" بن مناش پاسخ داد: انتخابها کدامها بودند؟ واقعیت این بود که ریگان و بوش، در رقابت، از کارتر پیشی می گرفتند و ما هم کاری می کردیم که آنها را خوش می آمد.

سخنش را قطع کردم و با لحنی آمیخته از ناشکیبائی و ناباوری، گفتم: شما نمی بایست بابت خوش آمد آنها چنین می کردید.

بن مناش گفت: آنها بدان باور داشتند. و ریگان در نظر اسرائیل رئیس جمهوری خوبی می نمود. برای اسرائیل، او رئیس جمهوری خوبی بود. او تنها کس بود که با نظر اسرائیل در باره ایرانیها، مبنی بر لزوم معامله با اینها موافق بود. ما می باید آنها را در برابر عراق تقویت می کردیم. ما می باید آنها را تثبیت می کردیم. در اساس، ریگان نامزد ریاست جمهوری، در این باره، با بگین، هم نظر بود. پس باید با آنها راه رویم.

البته خطر ترسناکی وجود داشت. اما بگین آنها را پذیرفت. او و همکاران نزدیک او در هیأت وزیران، در ماه اوت، تصمیم خود را گرفتند. این تصمیم از بالاترین مقام حکومت به پائین ابلاغ شد. آن ایام، بگین بسیار قوی و بر هیأت وزیران سخت مسلط بود. او بسیار محبوب نیز بود. او تصمیم می گرفت و تصمیم او اجرا می شد.

حکایت تصمیم بگین بر حمایت از ریگان در انتخابات ریاست جمهوری باور ناکردنی می نمود و جای تردید نبود که تکذیب خشم آگین هر اسرائیلی را بر می انگیخت در آن زمان، صاحب مقامی بود. با وجود این، بن مناش در بیان احساسات شخصی بگین، راستگو بود. افزون بر اختلافهای استراتژیک بر سر ایران، بگین از سیاست حمایت از حقوق بشر کارتر و حمایتی که از اینجهت از فلسطینیان می کرد، ناراضی بود و آن را تهدیدی برای اسرائیل می دانست.

نظرهای این اسرائیلی را داوید کمیچی، افسر اطلاعات - دیپلمات اسرائیلی، در کتاب خود، بنام "واپسین گزینش"، در باب تنشهای شرق میانه، با صراحت، باز نوشته است. کمیچی افسر عالی رتبه موساد، مأمور وزارت امور خارجه، شرح می دهد که کارتر چگونه اسرائیل را متقاعد کرد سرزمین به اعراب واگذار کند. از نظر اسرائیلیها، کارتر و مشاوران طراز اول او جانب فلسطینیها را برگزیده بودند.

کمیچی می نویسد: "بگین سرو کارش با سرقصابهای قصابخانه دیپلماتیک، در واشنگتن، بود. اسرائیل از طرف کارشناسان شورای امنیت ملی و خاورمیانه در وزارت خارجه، زیر فشارها قرار گرفته بود. آنها از حمایت دو رئیس جمهوری، کارتر و انور سادات رئیس جمهوری مصر برخوردار بودند. در کار ناگزیر کردن اسرائیل از تخلیه سرزمینهای

اسرائیل، حتی بیت المقدس و تن دادن به استقرار یک دولت فلسطینی در آن سرزمینها، برخوردار بودند. این نقشه - که پشت سر اسرائیل و بدون اطلاعش تهیه شده بود - می‌باید بعنوان تقلائی منحصر به فرد دیپلماسی امریکا برای مفت معامله کردن با یک دوست و متحد از راه فریب و فریفتاری محسوب شود."

کمپچی ادامه می‌دهد: "بر مذاکره کنندگان اسرائیلی دانسته نبود که مصریها برگ برنده را در اختیار گرفته بودند و در انتظار بودند که بوقوع رو کنند. برگ برنده آنها موافقت پنهانی با کارتر بود. وقتی کارتر برای بار دوم انتخاب می‌شد آزاد بود اسرائیل را وادار کند با امضای توافقی نظیر توافق با مصر، تن به حل مسئله فلسطین بدهد، بدون اینکه نگران ضربه متقابل یهودیان امریکا باشد." بدینسان، حکایتی که بن مناش در باره تصمیم بگین بر قرار گرفتن در کنار ریگان، با همه دور از باور بودن، با توجه بوجود انگیزه، ممکن می‌نماید. بگین انتخاب کارتر را برای دور دوم، تهدیدی برای امنیت ملی اسرائیل می‌دید. همچنین، بگین یک رهبر سیاسی بود که از پذیرفتن خطرهای استراتژیک باکی نداشت هرگاه تن دادن به آنها را برای منافع ملی اسرائیل حیاتی می‌دید. هنوز، داستان بن مناش دورتر می‌رود. بهت کردم وقتی بن مناش ادعا کرد از گفتگوهای مادرید، که جمشید هاشمی شرحشان کرده بود، آگاه است. بن مناش گفت ماجرای این دیدارها را هم از طرفهای تماس خود در درون جمهوریخواهان، در دوایر داخلی و هم از منابع خاص اسرائیل در داخل ایران، شنیده‌است. بن مناش، ادامه داد: "کیسی با یک مقام عالی عضو شورای انقلاب آن زمان، حجه الاسلام کربوبی در اسپانیا ملاقات کرده است. و شایع بود که قرار بر یک "دیدار نهائی در ماه اکتبر" شده‌است."

بن مناش بر این بود که دیدار مادرید میان کیسی و کربوبی در ماه مارس انجام گرفته‌است. ولی ممکن است تاریخ ژوئیه که جمشید هاشمی می‌گوید صحیح باشد.

بنا بر اطلاعی که به بن مناش داده شده بود، "امریکائیها پذیرفته بودند پولهای ایران را از توقیف خارج کنند و وعده داده بودند که با روی کار آمدن ریگان و بوش، روابط امریکا را با ایران بهبود خواهند بخشید و ایرانیها نیز قول داده بودند گروگانها را آزاد کنند. امریکائیها نیز اجازه فروش اسلحه به ایران، فروش غیر مستقیم، را بدهند. بدین خاطر بود که اسرائیل نیز وارد ماجرا شد.

شخص کیسی از اسرائیلیها خواست در عملیات شرکت و کمک کنند. این همکاری از راه ارتباط مستقیم میان رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش، کیسی، با یهوشوا سگی آغاز گرفت. آن زمان، سگی رئیس، امان، یعنی اطلاعات ارتش اسرائیل، بود. حل و فصل امور جزئی به مقامات سیا و هم‌رتبه‌های اسرائیلی آنها واگذار شد."

سگی در گفتگو با من (پاری) تکذیب کرد که کیسی از او چنین تقاضائی را بعمل آورده‌باشد. او رابطه چنین نزدیک با کیسی، رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش را نیز راست ندانست. او پذیرفت که در آن دوره، "تماسهای خارج از مجرا" میان امریکائیها و مقامات اطلاعاتی اسرائیل پیرامون گروگانها وجود داشته‌اند. اما نمی‌داند این تماسها تا کجا دور رفته‌اند.

بن مناش در بیان ماجرا به دیدارها، در پاریس، در اکتبر 1980 می‌رسد: "وقتی زمان دیدار، در اکتبر، در پاریس، معین شد، اسرائیلیها نمایندگانی گسیل داشتند. اما همچنان فاصله را رعایت کردند. اسرائیلیها هیأت نمایندگی عالی مقام به پاریس نفرستادند. افراد نسبتاً پائین مقامی را فرستادند. تنها یک افسر اطلاعاتی در هیأت بود. بقیه، نسبتاً پائین مقام بودند. او، بن مناش، یکی از 6 اسرائیلی بود که ایرانیها را آماده گفتگو با امریکائیها می‌کردند.

کار من (بن مناش) این بود فهرست شماره‌های تلفنی ایرانیان را تهیه کنم. من می‌باید تنها به امریکائیها گوش بدهم اما پا به ماجرا نگذارم و هیچگونه قولی به ایرانیها ندهم. تنها شماره‌های تلفنهای و نشانیهای و موقعیتهای آنها و اینکه در آینده چگونه می‌توانیم با آنها تماس بگیریم را یادداشت کنم. من این کار را بسیار خوب انجام دادم."

بن مناش گفت: در دیدار اواسط اکتبر، او و دو مأمور پائین مقام اسرائیل در هتل هیلتن تور افیل و ایرانیها در هتل مونتین Montaigne، هتلی مطبوع واقع در کوچه مونتین، اقامت گزیدند. او حاضر نشد اسامی اسرائیلیهای دیگر حاضر در آن گفتگوها را به من (پاری) بدهد. بن مناش ادامه داد: در کنار مبادله شماره‌های تلفن، کار نزدیک و رفیق شدن نیز بود. من با آنها رفیق شدم. مأموریتم این بود که با آنها رفیق شوم. آنها را به نهار یا شام دعوت کنم. من به فارسی سخن می‌گفتم. من زندگی شبانه پاریس را به آنها نشان دادم. دو ایرانی را به پیگال، محله عریان شدن با رقص و... بردم. بن مناش تأکید می‌کرد که در دیدار پاریس، روبرت گیت، دستیار اجرائی استفیلد ترنر، رئیس سیا در حکومت کارتر، حاضر بود. ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری امریکا نیز حضور داشت.

امریکاییها چند روز بعد از اسرائیلیهای وارد پاریس شدند. بن مناش مدعی شد که در اول بعد از ظهر یکی از آن روزها، او بوش و کیسی را دیده است که برای ملاقات با کربوبی به هتل ریتس می‌رفتند. او در آن ملاقات حضور نیافت اما پیش از آنکه درب بسته شود، دید که بوش و کیسی با کربوبی دست دادند. او با امریکاییها پائین مقام تر گفتگو نکرده است اما از آنها شنیده است که در دیدار با ایرانیها، بوش و کیسی به آنها قول داده‌اند اگر گروگانها در تاریخی آزاد شوند که مطلوب آنهاست، برای ایران تسهیلات فراهم خواهند آورد. طرف امریکائی تعلیمات صریح نداده است که گروگانها را بعد از انتخابات ماه نوامبر یا در آغاز زمامداری ریگان آزاد کنید. بلکه بطور روشن حالی کرده، اند که 19 یا 20 ژانویه 1981، موقع آزادی گروگانها است.

بن مناش روز دیدار را پنج شنبه، دانست و خوب بخاطر می‌آورد که پیش از تعطیلات آخر هفته، شنبه و یک شنبه بود. روز یک شنبه مقامات اول گفتگو کننده به امریکا بازگشتند. کیسی و بوش را خود دیده است اما اطلاعات پیرامون آمد و رفت دیگر اعضای هیأت امریکائی، دست دوم هستند. قول بن مناش، آنها خالی از تردید، بر اینکه او بوش و کیسی را، بچشم خود، در دیدار با کربوبی دیده است، اعتبار شخصی این اسرائیلی را خراب کرد. از این رو، بسیاری از ادعاهای خاص او در باره رویدادهای دیگر، - نقش او در خریدهای نظامی ایران، سفرهایش به لهستان، فعالیت‌های غریب او در امریکای جنوبی و کوششهایش در گریز از افتضاح ایران گیت - از اعتبار افتاد. آنچه موجب ناباوری شد، تصریح او بر حضور بوش در پاریس بود. نه تنها در دوران مبارزات انتخاباتی، بوش در پنج شنبه وسط اکتبر به پاریس نرفته است، بلکه رفت و آمدهای روزهای دیگر او نیز توسط دایره سری مأمور حافظتش، ثبت شده‌اند.

در حقیقت، تنها یک تاریخ وجود دارد که در آن، بوش می‌توانسته است برای دیدار و گفتگوی کوتاهی به پاریس رفته و بازگشته باشد. پرواز با یک هواپیمای جت شخصی به پاریس و بازگشت از آنجا، 15 ساعت بطول می‌انجامد. رفت و آمد از فرودگاه به هتل نیز دو ساعت وقت می‌خواهد. بنا بر این، برای ملاقات، حدود یک ساعت وقتی می‌ماند. تنها زمانی که معلوم نیست آن را بوش چگونه گذرانده است، 20 ساعتی است که از 10 شب شنبه، 18 اکتبر، شروع می‌شود. در آن ساعت، نامزد ریاست جمهوری از مبارزه انتخاباتی فارغ و به واشنگتن بازگشته است. از آن ساعت تا ساعت 7 بعد از ظهر روز یک شنبه، 19 اکتبر، که بوش سازمان صیهونیست امریکا، در کاپیتال هیلتن واشنگتن، سخنرانی کرده است، بوش دیده نشده است و روشن نیست که این زمان را چگونه گذرانده است.

پیش از مصاحبه با بن مناش، من (پاری)، با استفاده از قانون آزادی اطلاعات، روز و ساعت شمار فعالیت‌های بوش را بدست آوردم. مدرک سخت سانسور شده بود. یادداشتها حاکی از آن بودند که بوش اقامت گاه خود در واشنگتن را در پیش از ظهر 19 اکتبر ترک گفته است. بنا بر یادداشتها، او ساعت 10 و 29 دقیقه وارد باشگاه شوی چیس کانتری Chevy Chase Country، واقع در حومه مریلند، شده و یک ساعت و نیم بعد، در ساعت 11 و 56 دقیقه، آنجا را ترک گفته است. به من گفته شد یادداشتها رفت و برگشت دیگری را در بعد از ظهر آن روز به خانه‌ای شخصی گزارش

می‌کنند اما بخاطر آنکه به زندگی خصوصی بوش مربوط می‌شود، این رفت و برگشت سانسور شده‌است. یادداشتها نمی‌گویند دقیقاً چه کسی به کانتری کلوب رفته است. تنها قید شده‌است ورود 10 و 29 صبح و خروج از باشگاه، ساعت 11 و 56، رفت و برگشت با خود رو.

من (پاری) بر این امید شدم که مصاحبه با یکی یا بیشتر از مأموران آن زمان، امکان می‌دهد راز از راز مدرک دایره سری بگشایم. اما دایره سری حاضر نشد یکی از آنها را معرفی کند. حتی حاضر نشد اجازه دهد سخنگویی با اظهارات علنی، مدرک را گویا و دقیق کند. وقتی خود با 3 تن از مأموران حفاظت از جان بوش، تماس گرفتم، هرسه به عذر سری بودن مأموریتشان، حاضر نشدند رفت و بازگشت شخص بوش را به باشگاه، تأیید یا تکذیب کنند. مقامات کانتری کلوب نیز گفتند حافظه آنها به یاد نمی‌آورد که آیا در آن روز، بوش به باشگاه آمده‌است یا خیر.

یکی از مقامات باشگاه، در 1990، به مأمور تحقیق کنگره امریکا، گفته بود: ممکن است بوش میهمان قاضی دیوان عالی امریکا، پوتر استوارت StewartPoter، عضو باشگاه و دوست نزدیک خود، بوده‌است. اما استوارت در 1985 مرده‌است. بدینسان، ممکن نبود صحت و دقت یادداشتها را با اظهارات شاهد عینی، معین کرد. روبرت رس تقویم شخصی استوارت را و بایگانیهای دانشگاه یال را بررسی کرد. هیچ اثری از ورود استوارت به باشگاه، در یک شنبه اواسط اکتبر در آن نیافت.

بدینسان، رس و من وقت بسیار صرف کردیم تا مگر کسی را بیابیم که بتواند تصدیق کند بوش را در آن یک شنبه، پیش از ساعت سخنرانش در سازمان صهیونیست، در واشنگتن دیده است.

غیر از بن مناش، دو تن دیگر نیز مدعی شدند بوش را در پاریس دیده‌اند. اما اعتبار قول آنها، در مقایسه با قول بن مناش، بسیار بی اعتبارتر است.

یکی از آنها، هانریش راپ، رفیق تاجر اسلحه، ریچارد برنک است. راپ مدعی است در اکتبر 1980، کیسی را از واشنگتن به پاریس برده‌است. او می‌گوید در فرودگاه بورژ پاریس، شخصی را دیده‌است که بیورش ژرژ بوش بوده‌است. هواپیمائی که او خلبان و کیسی سرنشینش بوده‌است، جت و از نوع BAC111- و متعلق به سعودی بوده‌است. دیرگاه شب، از فرودگاه ملی واشنگتن بسوی پاریس پرواز کردیم. ما به تصدیق رساندیم که راپ برای خانواده سلطنتی خلبانی می‌کرده‌است. اما او هیچگونه مدرکی که ثابت کند در نیمه دوم اکتبر پروازهایی را انجام داده‌است، ارائه نمی‌کند.

شخص دیگری که می‌گوید بوش را در پاریس دیده‌است، اسوالد لووینتر Oswald LeWinter، معروف به "رازین Razine" بود. استاد ادبیات سابق و متخصص ضد اطلاعات. او می‌گوید در 19 اکتبر 1980، نزدیک سفارت، در خودرو بزرگی که پارک کرده بود، مردی را دیدم که بر صندلی عقب نشسته بود و بوش می‌نمود. لووینتر مدرکی حاکی از حضور خود در پاریس ارائه نمی‌کند چه رسد به مدرکی بر حضور بوش در پاریس.

اما آن قسمت از اظهارات بن مناش، حاکی از آنکه خریده‌های نظامی از اسرائیل از اوائل سال 1980، آغاز گرفته‌اند، نیز سخت محل تردید شدند. گاری سیک که در ریاست کارتر، در شورای امنیت ملی، در قسمت ایران، کار می‌کرده‌است، نه در باره فروش لاستیک هواپیما به ایران شنیده‌است و نه از اعتراض کارتر به بگین. اما نظری که ما پیدا کردیم غیر از نظر گاری سیک است. در مصاحبه‌ای با جودی پاول Jody Powell، دبیر مطبوعاتی کارتر و محرم نزدیک او، بعمل آورده بودیم، او به ما گفته بود که در بهار 1980، کارتر به بگین، بخاطر نقض تحریم فروش اسلحه به ایران، اعتراض کرده‌بود. پاول به ما گفت: میان پرزیدنت کارتر و نخست وزیر اسرائیل بگین، در بهار 1980، گفتگوی تندی شد. در آن، پرزیدنت به بگین گفت می‌باید به فروش نظامی به ایران، پایان بدهد. ما می‌دانستیم که آنها به ایران تجهیزات نظامی

می فروختند و نمی خواستیم بگذاریم ادامه بدهند. اما هیچ مانع از آن نشد که بدون اطلاع مردم امریکا، آنها به این فروشها ادامه بدهند.

ما صحت اظهارات بن مناش را به محک دومی آزمودیم: از یک دیپلمات عالی مقام امریکا پرسیدیم. او در موقعیتی بود که می باید می دانست اعتراض کارتر به بگین بعمل آمده است یا نه. دیپلمات تصدیق کرد کارتر بخاطر فروشهای نظامی از سوی اسرائیل به ایران، به بگین اعتراض کرد. این اعتراض، در اوائل 1980، در نامه خصوصی کارتر به بگین، بعمل آمد.

خمینی بنزد ریگان نماینده فرستاد: دیدار در لانفلان پلازا هتل واشنگتن:

روبرت پاری، فصل دهم کتاب خود را به دیدار فرستاده خمینی به واشنگتن و دیدار او با سه امریکائی طرفدار ریاست جمهوری ریگان در هتل لانفلان پلازا اختصاص می دهد. در مقایسه با تحقیقهای پیشین، این کتاب نکات تازه ای در بردارد:

بهنگام شروع مبارزات انتخاباتی، در نظر سنجیها، اندازه پیشی ریگان بر کارتر، اطمینان بخش بود. اما کارتر شروع کرد به کم کردن درصد موافق با تجدید انتخاب خود از درصد موافق انتخاب ریگان. آزادی گروگانها و یا خبر خوش دیگری، کارتر را از ریگان، جلو می انداخت. در نیمه دوم اکتبر، کارتر و ریگان، شانه به شانه بودند. ریچارد آلن بیاد می آورد یک یادداشت فوری نوشته است وقتی روزنامه نگاری به او گفت: ادموند موسکی، وزیر خارجه، بر روی امکان معاوضه قطعات یدکی جنگ افزارها در ازاء آزادی گروگانها، کار می کند. همانند صحنه ای در یک داستان جاسوسی، آلن به روزنامه نگار "ABC" و به موسکی "XYZ" نام داد و این خبر داغ را برای کیسی و میز و ورتلین Wirthlin فرستاد. آلن می گوید: فکر می کنم یادداشت را برای دو نامزد ریاست جمهوری و معاونت آن، ریگان و بوش نیز فرستاده است.

و چون آلن مدعی بود که آزادی گروگانها نیز موجب پیروزی کارتر نمی شد، من (پاری) از او پرسیدم: پس اینهمه توجه به این اطلاع از چه رو بود؟ آلن که صدایش کسالت خاطرش را آشکار می کرد گفت: "این امر مهم است که آنها می خواستند معامله کنند. می خواستند بگویند: بسیار خوب! ما به شما قطعات یدکی می دهیم اگر شما گروگانها را آزاد کنید. این امر، امر مهمی در زمینه سیاست خارجی امریکا بود. و کار ما این بود که بدانیم سیاست امریکا، بخصوص در باره این موضوع، چه دارد می شود. البته ما مراقب بودیم و با بیشترین توجه نیز مراقب بودیم. پرسیدم: شما احساس نیز می کردید که اثری بر ...

آلن سختم را قطع کرد و گفت: "من احساس می کردم اثری بر انتخابات ندارد. اما می باید در باره این کار می دانستم...

پرسیدم: اما اگر اثر نداشت، چرا این اطلاع را بلادرنگ برای نامزدها و کیسی و دیگران فرستادید؟ چه بد که نارسائیهای شما مانع از آنند که از دیدگاه کسی در این امر بنگرید که مسئولیت دارد اطلاع را، سرعت، به نظر نامزد خود و همکاران او برسانند...

بنی‌صدر: ریچارد آلن، که در آغاز زمامداری ریگان، مشاور امنیتی او شد، برق آسا به ریگان خبر داد که بناست گروگانها در ازاى تحویل قطعات یدکی جنگ افزارهای نظامی، آزاد شوند.

با توجه به این امر که حکومت ریگان و بوش به ملاتاریا اسلحه دادند، پرسیدنی است که آیا اطلاعی که آلن شتابان به ریگان و بوش و کیسی رسانده‌است، گزارشگر مسابقه‌ای نبود که در امریکا و ایران، جریان داشت؟ در ایران، مسابقه خمینی و ملاتاریا - که به قول بهشتی، گروگانها را "چون یک آتو" بر ضد آزادی و مردم سالاری و بسود استقرار استبداد بکار می‌برد - یکی از دو مسابقه دهنده و بنی صدر منتخب مردم ایران - که می‌خواست با حل مشکل گروگانها و پایان بخشیدن سریع به جنگ، مانع از باز سازی استبداد شود - طرف دیگر بود. در امریکا، تنها مسابقه میان ریگان و بوش از سوئی و کارتر از سوی دیگر نبود، بلکه سرمایه داری امریکا نیز می‌خواست روحیه تهاجمی را در جامعه امریکائی باز سازی کند.

در 13 اکتبر، آلن یادداشت‌هایی از گفتگوئی تلفنی با آنجلو کدویلا CodevillaAnjelo، تهیه کرده بود. کدویلا عضو دفتری کمیته اطلاعات سنای امریکا و جمهوریخواه بود. بنا بر قول آلن، کدویلا، داوطلبانه به او "اطلاع" ممنوع الانتشار "سخت حساسی را داده بود حاکی از اینکه گروگانها به سفارت باز گردانده خواهند شد. اما در مصاحبه با ما، آلن از محتوای یادداشت چیزی نگفت.

و چون پرسیدم، گفت: "پیام جز این معنی نمی‌داد که از نوع اطلاعات که اشخاص داوطلبانه می‌فرستادند، فراوان واصل می‌شدند. آنجلو این اطلاع را می‌خواست به من بدهد و یا آن را شنیده بود و من آن را یادداشت کرده بودم. همانطور که می‌بینید، هیچگونه یادداشت غیر مجازی در میان نیست. وقتی از آلن در باره دیدار در هتل لانفان پلازا پرسیدم، عصبی شد. وقتی پرسیدم که از رهگذر "جمع آوری اطلاعات" به این دیدار رفتید؟ او پاسخ داد "جمع آوری اطلاعات" در کار نبود بلکه مک فارلین چند نوبت به من تلفن کرد و قصدش این بود که به من اطلاع دهد پیرامون مسئله ایران با شخصی دیدار کنم.

...

پرسیدم: آیا شما از مک فارلین پرسیدید این شخص کیست؟ آلن پاسخ داد: بیاد نمی‌آورم از او پرسیده باشم. گفتم نمی‌توانم بفهمم چرا نمی‌خواهید بگوئید آیا این شخص یک ایرانی بود؟ آیا کسی بود که شما او را می‌شناختید؟ آلن پاسخ داد: متأسفم که شما اندر نمی‌یابید...

گفتم: اما معمولاً نمی‌پرسید شخص ملاقات کننده کیست و سوابقش کدامند؟ آلن پاسخ داد: یارو می‌خواست در باره گروگانها با من صحبت کند. آن ایام، بسیار بودند کسانی که می‌خواستند در باره گروگانها با من گفتگو کنند. دهها و دهها کس می‌خواستند در این باره با من دیدار کنند.

یادآور شدم: بنا بر این، این دیدار با فراوان دیدارهای دیگر که می‌خواستند در این باره با شما گفتگو کنند، متفاوت بود. آلن گفت: بله زیرا این شخص یک مهره اصلی از یک شبکه وسیعی بود که بر محور مسئله گروگانها بوجود آمده بود.

پرسیدم: آیا اشخاص فراوانی به رونالد ریگان پیشنهاد آزاد کردن گروگانها را می‌دادند؟

آلن پاسخ داد: نه. این یکی بخصوص با دیگران متفاوت بود. اما من او را تا زمان دیدار نشناختم.

پرسیدم: آیا شما از مک فارلین پرسیدید او چه چیز را می‌خواهد به شما پیشنهاد کند؟

آلن پاسخ داد: فکر نمی‌کنم. فکر نمی‌کنم پرسیده باشم.

آلن گفت بر این باور است که نام آن مرد را در گزارش خود قید کرده‌ام. اما اینک نه نام او را بیاد می‌آورم و نه می‌دانم گزارش کجا رفته است. من تن‌ها کاغذ دارم و پیدا کردن این گزارش نیاز به زیر و رو کردن آنها دارد. بر آن نشده‌ام این کار را بکنم. اما این کار را خواهم کرد و گزارش را خواهم یافت و آن را به همه نشان خواهم داد.

بنی‌صدر: بیست و یکمین سال دیدار در هتل لانفلان پلازا به پایان رفته و هنوز ریچارد آلن به وعده خود وفا نکرده‌است. آلن و سبیر من کاری را که نمی‌باید، کردند و کاری را که می‌باید نکردند و آن اطلاع دادن به حکومت کارتر بود. نه این دو و نه هیچیک از مشاوران ریگان و بوش در سیاست خارجی نیز چنین نکردند...

حکایت آلن از دیدار در هتل لانفلان پلازا، بسیاری پرسشها بر می‌انگیزد: چگونه این فرستاده به کمیته نظامی سنا راه جست؟ چرا این شخص خارجی به کمیته روابط خارجی سنا نرفت که جای مناسب‌تری برای افتتاح باب گفتگوهای دیپلماتیک بود؟ چرا یک عامل سیاسی چون آلن حاشر شد با یک خارجی دیدار کند که نماینده یک دولت خصم بود بدون اینکه نخست مشخص کند این شخص کیست و چه پیشنهادی دارد؟ چرا همگان به پرسشی از این نوع که فرستاده ایرانی چه کسی بود؟، عنوان او و یا سلسله ارتباط او چه بود؟، آیا نماینده رسمی حکومت بود؟ و چه روزی ملاقات انجام شد، پاسخهای صریح و روشن نمی‌دهند؟ بهر رو، بظاهر، دیدار در ماه سپتامبر یا اوائل اکتبر 1980 انجام گرفته‌است. هیچیک از امریکائینی که در ملاقات شرکت کرده‌اند، تاریخ دقیقی اظهار نمی‌کنند. سه سال پیش از مصاحبه با ما، آلن در دیدار با خبرنگاری، هیچ کوششی برای بیان دقیق رویدادها نکرد. بتازگی، سیرمن و مک فارلین نیز در بیاد نیاوردن نام و نشان کسی که با او دیدار و گفتگو کرده‌بودند، به آلن پیوستند. این ادعای مک فارلین را مشکل می‌توان پذیرفت. زیرا او بوده است که دیدار را ترتیب داده‌است. مک فارلین حاضر به گفتگو با ما نشد.

بعد از آنکه، آلن در 1987، گفت این دیدار را انجام داده‌است، هوشنگ لاوی، دلال اسلحه، قدم پیش گذاشت و گفت: آن فرستاده اسرارآمیز منم! اسناد دولتی نشان می‌دهند که لاوی به نامزد مستقل ریاست جمهوری، جون آندرسون نیز مراجعه کرده بود. اما بخلاف آلن و دیگر متصدیان تبلیغات ریاست جمهوری ریگان، متصدیان تبلیغات ریاست جمهوری آندرسون، بلادرنگ، سیا و وزارت خارجه را از مراجعه و رشته گفتگوهای لاوی با خود، آگاه کرده‌اند.

لاوی مدعی است دیدار در هتل لانفلان پلازا در 2 اکتبر 1980، انجام گرفته‌است. حکایت او با حکایت سه جمهوریخواه جور است اما این سه بر این باور نیستند که شخص طرف گفتگو با آنها لاوی بود. سیرمن اصرار می‌ورزد در تاریخی که لاوی می‌گوید او در واشنگتن نیز نبوده‌است. اما سیرمن که 1990، قاضی دادگاه تجدید نظر بود حاضر نیست بگوید در چه روزهایی در واشنگتن بوده‌است.

خودداریهای آلن و همکاران او از اظهار آنچه در 1980 روی داده‌است که بر ظن‌های ما در این باره، می‌افزایند. اگر میان جمهوری خواهها و ایرانیها هیچ چیز واقع نشده بود، چرا همه از پاسخ دادن به پرسشهای ساده طفره می‌روند؟ فصل یازدهم کتاب به بررسی ادعای لاوی اختصاص یافته است:

* لاوی می‌گوید: من منتظر سیرمن شدم تا بیاید. او با دو آقای دیگر آمدند. یکی از آنها را شناختم. مک فارلین بود. اما سومی، آلن را بجا نیاوردم.

پرسیدم: از طرف آنها، کدامیک گفتگو می‌کرد؟

لاوی پاسخ داد: سیرمن. او بود که به من گفت: آقای لاوی، ما تنها یک حکومت داریم. این سخن را اینطور تعبیر کردم که آنها نمی‌خواهند وارد این ماجرا شوند. اما بعد پی بردم که چنین نیست. متصدیان تبلیغات بسود ریاست جمهوری

ریگان و معاونت بوش، به کمک اسرائیل و با وعده فروش اسلحه به ایران، با ایرانیها بر سر زمان آزادی گروگانها، معامله کردند.

* لاوی از ارتباط سیروس هاشمی با خود سخن می‌گوید: من او را نمی‌شناختم. او مرا بعنوان دلال اسلحه می‌شناخت. به من تلفن کرد به لندن بروم زیرا جمهوری اسلامی ایران خواهان خرید اسلحه از بازار بین المللی است. او هم با حکومت کارتر و هم با ستاد مبارزات انتخاباتی ریگان ارتباط داشت. من به لندن رفتم و باتفاق سیروس هاشمی به پاریس رفتیم. تاریخ را بیاد نمی‌آورم. من (پاری) یادآور شدم 18 ماه پیش از آن، در گفتگو با من، گفتید در 20 اکتبر به پاریس رفتید. او گفت: بیاد نمی‌آورم. با وجود تذکر شما باز تاریخ آن را بیاد نمی‌آورم. اما می‌دانم که من و سیروس هاشمی، چند روزی را در هتل رافائل اقامت کردیم و سیروس هاشمی با فروشندگان اسلحه دیدارها ترتیب می‌داد.

لاوی ادامه می‌دهد: هاشمی به من گفت: من می‌خواهم میان امریکا و ایران، معامله را انجام دهم. در این معامله، امریکا به ایران اسلحه می‌دهد و ایران گروگانهای امریکائی را آزاد می‌کند. هاشمی بسیار مطمئن بود که می‌تواند این معامله را جوش دهد. پرسیدم: او می‌گفت با چه کسی در پاریس طرف معامله است؟

لاوی گفت: اگر اشتباه نکنم با شخصی بنام شاهین Shaheen.

پرسیدم: این شخص همان جون شاهین نیست؟ منظورم دوست نزدیک کیسی و عضو سابق "OSS" بود. لاوی پاسخ داد: ممکن است. او با یکچند از ایرانیان نیز گفتگو می‌کرد. اگر اشتباه نکنم صادق طباطبائی، برادر عروس خمینی، نیز، در گفتگوها حضور داشت. عده‌ای از امریکائیان نیز بودند. نمی‌شناختمشان. اما نسبت به شاهین مطمئن هستم. زیرا وقتی در پاریس بودیم، چند نوبت نام او را شنیدم. چند اسرائیلی نیز در دیدارها بودند.

پرسیدم: آیا او هیچ اسمی از عضوی از ستاد تبلیغات ریگان با شما بمیان آورد؟ لاوی پاسخ داد: نه. پرسیدم: آیا اسم کیسی را بر زبان نیاورد؟ لاوی بطور مبهمی پاسخ داد: بیاد نمی‌آورم. در دیدار پیشین، او ادعا کرده بود که هاشمی از قصدش برای دیدار با کیسی، سخن گفته بود. اما 18 ماه دیرتر، لاوی اصرار می‌کرد بیاد نمی‌آورد.

پرسیدم: آیا بیاد می‌آورد هاشمی گفته باشد کسی می‌خواهد گروگانها تنها بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری انتخاب شود؟

لاوی پاسخ داد: نه...

* اما چگونه بتوان صحت اظهارات لاوی را آزمود؟ بنا بر مدارک حکومت امریکا، در سپتامبر 1980، لاوی به وکیل خود، میچل روگوین Mitchell Rogonin، مشاور سابق سیا و یکی از مشاوران عالی نامزد مستقل ریاست جمهوری، جون آندرسون، نزدیک شد. او با خود نقشه‌ای آورده بود برای آزاد کردن گروگانها در ازای تحویل قطعات یدکی جنگ‌افزار به ایران. کرده پیشنهادی، در خطوط عمومی، شبیه پیشنهادی است که بنا بر دست نوشته‌های لاوی، در ملاقات لانفان پلازا، به سه جمهوریخواه عضو ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش داده شده‌است.

لاوی، همچنین، در باره دست ریش به رئیس جمهوری ایران، ابوالحسن بنی‌صدر، راست می‌گفت. در حضور روگوین، لاوی بطور مستقیم به تهران تلفن کرد و بلافاصله با بنی‌صدر صحبت کرد. او چنان تحت تأثیر این تلفن قرار گرفت که ترتیب ملاقات لاوی را نخست با سیا و سپس وزارت خارجه امریکا داد. بنا بر مدرک سیا که بخشی از آن سانسور شده‌است، دیدار و گفتگوی سیا با لاوی در دفتر روگوین در واشنگتن، در 2 اکتبر 1980، انجام گرفته است. یعنی همان

روز که لاوی مدعی است در هتل لانفان پلازا با سه عضو ستاد انتخاباتی ریگان ملاقات کرده‌است. بنا بر مدرک سیا، دیدار سیا با لاوی ساعت 10:30 دقیقه صبح شروع و ساعت 11:25 دقیقه، پایان رسیده‌است. لاوی می‌خواسته است تحویل معادل 8 تا 10 میلیون قطعات یدکی هواپیماهای اف - 14 به ایران را ترتیب دهد. اگر امریکا با سه شرط خمینی موافقت کند، یعنی الف - دارائیهای توقیف شده ایران را آزاد کند و ب - گروگانها هیچ ادعائی علیه ایران عنوان نکنند و ج - امریکا در امور داخلی ایران مداخله نکند، لاوی می‌تواند ترتیب آزادی گروگانها، در ازای قطعات یدکی جنگ افزارها به ایران، را بدهد.

رس و من با روگوین در دفتر وکالتش مصاحبه کردیم. او، با کمال میل، دفتر بزرگ یادداشتهای خود، از 1980، را گشود و دست نوشته‌های خود را خواند. گزارشهای روگوین از گفتگوهای خود با لاوی حاکی از اشتغال خاطر لاوی به بحران گروگانها و ارتباطهای محکم او با پرزیدنت بنی‌صدر و دیگر مقامات ایران بودند. یادداشتهای همچنین آشکار می‌کردند که لاوی به انتخابات ریاست جمهوری امریکا علاقمند بوده و بر اثر بحران گروگانها را بر آن، آگاه بوده‌است. اما یادداشتهای هیچ دلالتی بر رفتن لاوی به ملاقات در لانفان پلازا و یا به پاریس، در اکتبر 1980، همراه با سیروس هاشمی نداشتند. بنی‌صدر: در باره ادعاهای لاوی، گاری سیک روشن‌تر نوشته است زیرا آن هنگام، وی در شورای امنیت ملی کار می‌کرد و پیشنهاد لاوی به این شورا رفته بود. در جلد دوم "سیاست امریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری"، چکیده کتاب گاری سیک در باره گروگانگیری آمده‌است. بنا بر آن، لاوی می‌گفته است از سوی دو ایرانی، نمایندگی دارد. با بنی‌صدر رابطه مستقیم دارد. اما وزارت خارجه امریکا، از طریق، ریتزل، سفیر آلمان در ایران، پرسیده است که آیا لاوی راست می‌گوید و بنی‌صدر پاسخ داده‌است این شخص را نمی‌شناسم (ص 200 کتاب). روگوین از کجا می‌فهمیده است که لاوی راست می‌گوید و به بنی‌صدر مکالمه تلفنی می‌کند؟ برای مثال، در یادداشتهای، آمده است که لاوی شماره تلفنی را در تهران گرفت و بطور مستقیم با بنی‌صدر گفتگو کرد. سپس، روگوین تاریخ گفتگوها را از یادداشتهای خود می‌خواند:

در یادداشت 13 اکتبر 1980 روگوین آمده‌است که لاوی با بنی‌صدر صحبت کرد. او علاقه داشت بداند چه کسی در انتخابات ریاست جمهوری برنده می‌شود. لاوی گفت: ایرانیان مایل نیستند مصالحه را با کارتر انجام دهند. او یادداشت دیگری را خواند: در 17 اکتبر، بنی‌صدر به لاوی تلفن کرد. لاوی گفت: آنها (ایرانیها) نمی‌خواهند با حکومت کارتر مصالحه کنند. بلکه آنها می‌خواهند بده بستان کنند. بنی‌صدر بنا بر این یادداشتهای، لاوی در می‌یافته است که قرار بر بده بستان به دسته ریگان است. بنا بر این، رئیس جمهوری ایران می‌دانسته است که ملاتاریا در کار معامله با ریگان و بوش است. پس لاوی، باید با کسی ارتباط می‌داشته که او می‌دانسته بنی‌صدر با معامله پنهانی ملاتاریا با گروه ریگان و بوش مخالف است. و لاوی برای آنکه اعتباری به خود بدهد، مدعی می‌شده با رئیس جمهوری ایران طرف گفتگو است. وگرنه، بنا بر گزارشهای روزانه بنی‌صدر به مردم تحت عنوان "روزها بر رئیس جمهوری چگونه می‌گذرد" (جلد دوم، صفحات 130 تا 145) در 13 اکتبر (3 مهر ماه 59) و روز بعد از آن، 14 اکتبر، را، از صبح تا شام، بنی‌صدر در خوزستان و به بازدید از جبهه‌های جنگ مشغول بوده‌است. در 17 اکتبر، تا 3 بعد از ظهر در ستاد ارتش بوده، مدتی را در گفتگوها با یاسر عرفات و احمد خمینی و... گذرانده و سپس، تا شب هنگام، در ستاد ارتش، در جلسه شورای امنیت ملی بوده‌است. اما در باب تأکید لاری بر اینکه در اکتبر 1980 به اروپا رفته‌است، روگوین تردید داشت که او در حوالی 20 اکتبر به پاریس رفته باشد. زیرا ساعت 9:30 صبح آن روز، لاوی به دفتر او رفته است. با وجود این، روز بعدش، لاوی خبرهای غیرمعمول برای او فرستاده‌است. بنا بر دست نوشته 21 اکتبر روگوین، لاوی این پیام را به او داده است: "مأمور خارجی

در پاریس، مدارکی که برای امریکا و اسرائیل خطر دارند - مداخله در جنگ ایران و عراق - را فروخت. 48 ساعت است مأموران ایرانی آمده‌اند - پیش از انتخابات، هیچکس رها نمی‌شود - و می‌خواهند با بوش گفتگو کنند. وقتی از روگوبین پرسیدم معنای "می‌خواهند با بوش گفتگو کنند" چیست؟ بنظر حیران رسید و با تردید گفت: بله، نمی‌دانم چه معنی می‌دهد.

در 24 اکتبر، از نو، لاوی درباره آزادی گروگانها اطلاع می‌دهد. روگوبین می‌نویسد: لاوی می‌گوید: گروگانها پیش از 4 نوامبر آزاد نمی‌شوند. 4 نوامبر روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا است. اما لاوی امیدوار است بعد از انتخابات این عمل انجام بگیرد. در 29 اکتبر، لاوی خبرهای بسیار داغ‌تری دارد: در روزهای 5 تا 10 نوامبر، ایرانی هیأتی را برای معامله می‌فرستد.

در فرودگاه کندی، از لاوی پرسیدم: در یادداشت‌های روگوبین، اشاره به نام بوش چه معنی می‌داد؟ او با همان صدای یک نواخت خود گفت: میدانم. به اینجهت که میچل روگوبین دوست بسیار صمیمی پرزیدنت ژرژبوش است. من این را می‌دانم زیرا خود او به من گفت.

بدینسان، لاوی هم مثل روگوبین یا نتوانست - یا نخواست - بگوید قصدش از آوردن نام بوش نامزد معاونت ریاست جمهوری چه بود. یادداشت حاکی است کسی کوشیده است، درباره گروگانها، با بوش تماس بگیرد. در اینجا، نویسنده کتاب به نقش لاوی در خرید اسلحه اسرائیلی برای ایران می‌پردازد:

بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، لاوی به کار فروش اسلحه بازگشت. یک تاجر اسلحه اسرائیلی تلکسی را به من (پاری) نشان داد حاکی از اینکه لاوی هزارها گلوله خمپاره دهها هزار نارنجک و نارنجک انداز و میلیونها فشنگ برای ایران خریداری کرده است. تاریخ تلکس 23 مارس 1982 بود و قرار بود از طریق لیسبن (پایتخت پرتغال)، بظاهر به مقصد امریکای جنوبی و در واقع به مقصد ایران حمل شوند. متن اصلی تلکس سند خدشه ناپذیری است بر این واقعیت که در سالهای اول حکومت ریگان لاوی به شغل خود که دلالتی اسلحه است، باز گشته است. او از ارتباط خود با ایران و اسرائیل، در این کار، سود جسته است.

بنی‌صدر: بدین قرار، او با ملاتاریا در ارتباط بوده است. بعد از کودتای خرداد 60، دست طرف او در ایران و دست خود او، در خرید اسلحه، بطور کامل باز شده‌اند. در حقیقت، مانع ادامه جنگ از میان برداشته شده و دست امثال لاوی در خرید اسلحه باز گذاشته شده است.

در مصاحبه با لاوی، در فرودگاه کندی، من متن تلکس را، برای تعیین هویت، به لاوی نشان دادم. تلکس خطاب به ه - لاوی "هوشنگ لاوی" بود و پ. لاوی آن را امضاء کرده بود.

با نشان دادن تلکس و فهرست اسلحه، من گفتم: آیا این فهرست پیشنهاد معامله است؟ یا معامله ایست که انجام شده است؟ لاوی پاسخ داد: می‌پرسید معنیش چیست؟ نمی‌دانم. بدون عینک نمی‌توانم بخوانم. عینکم را هم شکسته‌ام. گفتم: من برای شما می‌خوانم. این تلکس شرایتون هتل در تل اویب، بتاريخ 23 اکتبر 1982 است. در آن قید شده است خواهشمند است این تلکس را به آقای ه. لاوی اطاق 410 بدهید. آقای لاوی عزیزم: بسیار بسیار فوری. بعد قسمت اول پیام را حاوی فهرست اسلحه گوناگون را خواندم. سر انجام، او قرائت مرا قطع کرد و گفت: این تلکس خطاب به من نیست. به کارهای من با ایرانیان مربوط نیست. می‌دانم مربوط به چیست. متعلق به شخص دیگری است. اسم او هم لاوی است. سرانجام پذیرفت تلکس از برادر او پرویز است. اما همچنان اصرار ورزید او در این کار نبوده است.

اما، او خود پذیرفت فروشهای دیگری به ایران را به انجام رسانده است. مهمترین قسمت آنها، فروش قطعات یدکی اف - 14 و دستگاههای الکترونیکی برای موشکهای هاگ به ایران بوده است. آن خریدها بسیار مهمتر از این چیزهاست که در این فهرست آمده اند.

لاوی گفت یک ژنرال بازنشسته اسرائیل ترتیب ارسال قطعات یدکی را از طریق امریکا داد. این قطعات از اسرائیل به ایران رفت و حکومت ریگان آنها را جانشین کرد. لاوی مدعی شد که کاربدستان اسرائیل ترتیب انتقال دیگر تجهیزات جنگی را از انبارهای ناتو به ایران دادند. لاوی ادعا کرد اسرائیلیها بر آن شدند به ایران اسلحه بفروشند. و آنگاه، به همه انبارهای ناتو در کشورهای عضو ناتو سر زدند و هرچه را خواستند به جمهوری اسلامی ایران فروختند. هرچه را از اسرائیل نمی توانستند به ایران بفروستند، از بلژیک به ایران می فرستادند. ایرانیها به بلژیک می آمدند. آنها را به پایگاههای ناتو می بردند. بخصوص در مرز بلژیک و آلمان و هرچه را می خواستند، انتخاب می کردند و بلژیک به ایران می فرستاد. لاوی تأکید می کرد که اسرائیلیها و بلژیکیها که در فروش اسلحه به ایران همکاری می کردند، سودهای کلان بردند. این سود از محل نفت بود. در ازای اسلحه، نفت می گرفتند. اسلحه را گران حساب می کردند و بهای نفت را نصف. بعد، آن را در بازار روتردام، به دو برابر قیمت می فروختند. یک معامله 120 میلیون دلاری برای ایران 320 میلیون دلار تمام می شد.

پرسیدم: پس حکومت ایران قیمت اسلحه را به نفت و بسیار بیشتر از قیمت واقعی می پرداخت؟ لاوی پاسخ داد: قطعاً! هم بخاطر نیاز به اسلحه و هم بجهت ناامیدی و هم بلحاظ حماقت، گران می پراختند.

وقتی از لاوی پرسیدم آیا امریکا در این توطئه شرکت داشت؟ لاوی گفت: اگر هم می دانستم به شما نمی گفتم.

پرسیدم: چرا نمی گفتید؟ لاوی پاسخ داد: می ترسم.

پرسیدم: امریکائییانی که دست اندر کار این معاملات بودند، اعضای وزارت خارجه یا وزارت خارجه بودند؟ لاوی پاسخ گفت: فکر می کنم به اندازه لازم گفتم.

ادعای لاوی در باره فروش اسلحه از انبارهای ناتو به ایران، در نظرم باور نکردنی ترین داستان از فراوان داستانهای عجیب آمد. اما یک شاهد دیگر "اکتبر سورپرایز"، گزارش مشابه را به من داد. او یک تاجر اسلحه امریکائی بنام ویلیام هرمن Hermann بود.

نویسنده هرمن را معرفی می کند و یادآور می شود که دو بار با او مصاحبه کرده است. مصاحبه دوم در 1990 بعمل آمده است و گفته های هرمن بسیار نزدیک به سخنان او در 1988 بوده است. در هر دو مصاحبه، هرمن گفته است فروش اسلحه به ایران که "ایران - کنتررا" نام گرفت، مسبوق به فروش اسلحه به ایران، از 1980 بدین سو است. این اطلاع به او از طریق حمید نقاشان می آید. او طرف او در خرید اسلحه سبک برای پاسداران انقلاب اسلامی و طرف تجاری او بود. نقاشان تهیه کننده عمده اسلحه برای رادیکالهای ایران بود. هرمن گفت: نقاشان به او گفته است فروشهای اسلحه امریکا به ایران با موافقت جمهوریخواهها، به انتخابات ریاست جمهوری امریکا در 1980، باز می گردد. او ماجرای "اکتبر سورپرایز" را اینسان بیان کرد:

آن زمان، نقاشان مأمور خرید سپاه پاسداران بود. من به امریکا باز گشتم و با یک شرکت برزیلی، ترتیب فروش مقدار کمی اسلحه به ایران را دادم. باتفاق نقاشان به برزیل رفتیم تا با کارخانه های این کشور معاملاتی را انجام دهیم. اوائل 1980 بود. ما بمدت 10 روز به برزیل سفر کردیم و خریدهای لازم را انجام دادیم. بعد به اروپا رفتیم و از آنجا، من به امریکا باز گشتم.

در ماههای اول، نقاشان حاضر نمی‌شد با من اطلاعی را در میان بگذارد. اما در ایام عید تولد مسیح 1980، ما نخستین معامله را باهم کردیم. از آن زمان، این مرد به من اعتماد پیدا کرد و آن را به من نشان داد. در ژانویه 1981، من به تهران دعوت شدم تا با وزیر دفاع دیدار کنم. آن وقت بود که من در باره تماسهای جمهوریخواهها با رژیم خمینی، شنیدم. بر کاغذی، ویزای ورود به ایران را دریافت کردم تا به تهران بروم و در باره فروش اسلحه به ایران گفتگو کنم. اُتتپ. 0/1

404 پرس اُرس رحاررس حرس-اُخژرژخس خرر: ا